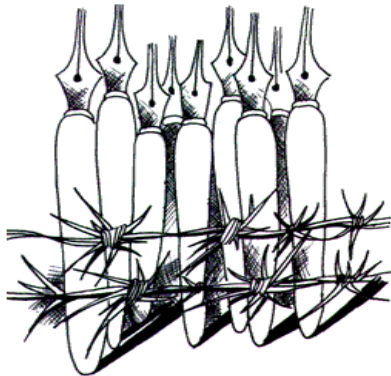


دفاع از حقوق انسانی اکثریت ستمدیدگان و
محرومان را وا ننهیم!
بمناسبت ده دسامبر روز جهانی حقوق بشر



تحریریه سایت راه کارگر در صفحه 4

تحولات مصر، "بهار عرب" و ضرورت
عاجل انتقال تجربه انقلاب شکست خورده
ایران به مردم کشورهای خاورمیانه



در صفحه 2

انقلاب مصر، آموزه ها و مهمترین ویژگیها

تقی روزبه

برش سیاسی از آن چه که در مصر می گذرد، نکات مهم و جالبی از چگونگی دینامیسم پیشروی انقلاب بزرگ مردم مصر و چالش های پیشروی آن را در برابری می نهد. این تجربه که هم اکنون با اشغال میدان تحریم و محاصره کاخ ریاست جمهوری موجب ترس و آشفتگی در صفوف حاکمان جدید و حتی خروج موقتی رئیس جمهور از مقر خود گشت (از ترس اشغال کاخ)، بیش از ده روز است که به خروش و برآمد عظیم خود ادامه می دهد و به رکورد 18 روزه تظاهرات توده ای و گسترده بر علیه مبارک و سرنگونی آن نزدیک می شود، در عین حال که هنوز در نیمه راه است بویژه برای مردم ایران که یک انقلاب ناکام را پشت سر گذاشته اند و هنوز هم نتوانسته اند طعم تلخ شکست یک انقلاب را از ذائقه خود بزدایند، و فراتر از آن سه دهه است که با ضدانقلاب مهیب بیرون آمده از دل انقلاب دست بگیرینند، دارای دستاوردهای مهمی است. از همین رو خیره شدن به تجربه زنده انقلاب مردم مصر دارای اهمیت زیادی است.

شمه ای از چالش های انقلاب مصر

محمد مرسی به عنوان نماینده اسلام سیاسی و حامیان آن در مصر، ادعا می کنند که قدرت و مشروعیت خویش را از میدان تحریر قلب تپنده انقلاب مردم مصر علیه استبداد مبارک برگرفته اند. او عملاً با صدور فرماتی درصد برآمده است که با تکیه بر ابصطلاح مشروعیت برآمده از انقلاب همان آزادی های محدود کنونی را که از برکت جنبش توده ای و انقلاب مصر بوجود آمده است معلق کرده، و موقعیت اسلام سیاسی را در ساختار قدرت تثبیت نماید. و این در حالی است که آن ها حتی در جنبش ضد استبدادی علیه مبارک شرکت فعالی نداشتند و حتی در مقاطعی آشکارا در سودای موج سواری و معامله با مبارکت و قدرت حاکم بودند.

در صفحه 6

شانزده آذر نمادی درخشان از "صدای
سوم" نه به استبداد، نه به امپریالیسم

آرش کمانگر در صفحه 9

تفکیک جنسیتی خشونت آشکار بر علیه زنان

فریبا ثابت در صفحه 10



کالا و بقا

لاله حسین پور

پدیده تن فروشی یکی از برجسته ترین مظاهر خشونت علیه زنان است که در طول تاریخ به آن به مثابه امری پذیرفته شده در عرف نگریسته شده است. خشونت عریان بر دختران و زنان و کودکان که به عنوان "قدیمی ترین حرفه" در جوامع حق وجود و حضور می یابد و در برخی کشورها نیز برای ابقای آن قوانین به تصویب می رسند. در این پدیده نه تنها بدن زنان خریداری شده و بر آن با عمل سکس اعمال قدرت می شود،

در صفحه 12

تحولات مصر ، " بهار عرب " و ضرورت عاجل انتقال تجربهانقلاب شکست خورده ایران به مردم کشورهای خاورمیانه

در این میان ما چپهای ایران که ایضا همین تجربه را از سرگذرانده ایم و شاهد هزیمت انقلاب عظیم بهمن 57 در منجلاولایت مطلقه فقیه و فاشیسم مذهبی بوده ایم نقش تاریخی حساسی میتوانیم در منطقه بحران زده ، استراتژیک و در حال انقلاب خاورمیانه و آفریقای شمالی ایفا کنیم .

مردم ما 34 سال پیش شاهد بودند که چگونه جریانات اسلامی به رهبری خمینی پای درخت سبب در نوفل لوشاتوی پاریس سخن از استقرار جمهوری از نوع فرانسه ، برابری زن و مرد و آزادی فعالیت مارکسیستها میکردند اما وقتی در تهران به قدرت رسیدند با تکیه بر توهمات مذهبی اکثریت مردم یک قانون اساسی عصر شترچرانی و مبتنی بر اختیارات خدایی ولی فقیه و شریعت مبتنی بر ارتجاعی ترین قرانت ها از تشیع را بر کشور ما حاکم کردند . آنان راهپیمایی خود برای پرتاب جامعه ایران به 1400 سال قبل را ابتدا با فرمان لغو آزادی پوشش و تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران آغاز کردند . اقدامی که سبب شکل گیری اولین بارقه های مقاومت بخش لایندک جامعه در برابر حاکمیت تنوکراسی نوپا را درست یکماه پس از سرنگونی رژیم سلطنتی در اسفند 57 همزمان با روز جهانی زن توسط هزاران زن مبارز در تهران پدید آورد . شعار اصلی آنها این بود : " ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم " - " نه شرقیه ، نه غربیه ، آزادی جهانیه " !

متاسفانه آنزمان توده انقلاب زده سرشار از مستی ناشی از سرنگونی استبداد شاهی و حتی نیروهای چپ و جریانات سیاسی سکولار ، اهمیت تاریخی این هشدارباش فمینیستی زنان را درک نکردند و بنام اینکه الویتهای سیاسی ما چیز دیگریست به ارتجاع اسلامی نوپا اجازه دادند که قدم به قدم آجرهای ولایت مطلقه اسلامی را بچینند و بهانیان و کمونیستها و دمکراتهای سکولار و حتی دگراندیشان مسلمان را از دم تیغ بگذرانند و سرکوب سیستماتیک جنبش کارگری ، جنبش دانشجویی ، جنبش زنان ، جنبش روشنفکری و جنبش ملیتهای تحت ستم ایران را در دستور کار خویش قرار دهد و 34 سال علیرغم پشت سر گذاشتن بحرانهای بیشمار ، تخت خلافت خود را همچنان سرپا نگه دارد .

اما سالهاست که اکثریت خردکننده مردم کشورمان با درسگیری از انقلاب شکست خورده و ملاحظور شده ایران ، ضمن تنفر از تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی و فعال مایشایی فاشیسم مذهبی ، اهمیت مبارزه برای آزادیهای بنیادی و لاینیک را دریافته اند به نحوی که میتوان ادعا کرد بزرگترین و توده ای ترین جنبش سکولاریستی خاورمیانه و " جهان اسلام " در کشورمان جاری و ساری است و الگوی نوید بخشی میتواند برای توده های عرب منطقه باشد که پس از دهها سال تحمل استبداد و دیکتاتورهای عمدتا وابسته به امپریالیسم ، شاهد تجربه عظیم ترین تلاشهای انقلابی برای دستیابی به رهایی و منزلت انسانی هستند .

متاسفانه حدود سه دهه است که به دلیل شکست تجارب سترون " سوسیالیسم واقعا موجود " و فروپاشی این قطبهای کاذب استبدادی که بنام اندیشه های رهایی بخش سوسیالیسم ، بزرگترین ضربات را به آن زدند و نیز تبعیت نیروهای چپ خاورمیانه از این قرانت استالینیستی از آلترناتیو سوسیالیستی ، نیروی چپ سکولار و رادیکال ، در عرصه سازماندهی مبارزات مردم علیه رژیمهای استبدادی منطقه ، رقابت را به آلترناتیو اسلام سیاسی باخته است که به طور " طبیعی " و در طول قرون بر جهالت و توهمات مذهبی اکثریت مردم مسلمان سوار بوده است . ضمن اینکه سرکوب بی امان و خونین چپها از یکسو و آزاد گذاشتن نسبی دست اکثریت نیروهای مرتجع اسلامی برای توسعه حوزه نفوذ اجتماعی خویش از سونی دیگر توسط رژیمهای ارتجاعی وابسته به غرب از ایران تا اسرائیل و از مصر تا افغانستان سبب شده که در همه این کشورها اسلام سیاسی عمده ترین آلترناتیوی باشد که " بهار عربی " خود را ناگزیر از افتادن به دامچاله ارتجاعی آن می بیند .

پیروزی حزب اسلامی النهضه در تونس ، پیروزی حزب اخوان المسلمین در مصر ، حکمرانی پلانزاع حماس بر غزه ، نقش پررنگ اسلامگرایان در انقلاب سوریه (که اخیرا یک آخوند سنی را نیز بر ریاست عمده ترین جبهه متحد اپوزیسیون گمارده اند) ، نقش برجسته اسلام سیاسی در انقلاب لیبی ، یمن و بحرین ، به همراه یکه

انقلاب مصر در هفته های اخیر شاهد تحولات سیاسی مهمی بوده است . محمد موری رئیس جمهور مصر و حزب حاکم (اخوان المسلمین) تلاش وسیعی را برای کاهش قدرت قوه قضائیه و افزایش بی سابقه اختیارات رئیس جمهور آغاز کرده اند . آنان ضمن قانونیت بخشیدن به این اختیارات دیکتاتورمانابه آشکارا به توهمات موجود در مورد حفظ ماهیت سکولاریستی قوانین و حاکمیت مصر پایان دادند و رسما در قانون اساسی اعلام کردند که اسلام و قوانین شریعت ، حاکم و ناظر بر اداره کشور خواهد بود . اخوان المسلمین و سلفی های افراطی تر از آنها که در شورای تدوین پیش نویس قانون اساسی جدید دست بالا را داشتند علیرغم خروج افراد لیبرال و سکولار درون این شورا ، پیش نویس مربوطه را به مجلس موسسان تحویل داده و این مجلس نیز با اتکا بر آرای نمایندگان اسلامگرا - که در آن اکثریت دارند - قانون اساسی جدید را از تصویب گذراندند که پس از به فراندنم گذاشتن آن ، جنبه قانونی پیدا می کند . این خیز بلند اسلامگرایان برای ملاحظور کردن انقلاب عظیم مردم مصر که با تکیه بر ناآگاهی سیاسی و احساسات مذهبی بخشهای وسیعی از مردم متوهم صورت می گیرد بلافاصله مورد اعتراض میلیونها تن از اقدشار معتقد به دمکراسی و آزادیهای سکولار - بویژه در شهرهای بزرگ - قرار گرفت که در بزرگترین این گردهمایی های اعتراضی بیش از 200 هزار نفر در میدان التحرير قاهره (نماد انقلاب سال گذشته) جمع شده بودند . بیش از 26 حزب ، سازمان و نهاد لیبرال ، دمکرات ، چپ ناصریست و چپ کمونیست به همراه شماری از اتحادیه های کارگری ، وکلا ، روزنامه نگاران ، نویسندگان و نیز تشکلهای دانشجویی ، جوانان و زنان به همراه حضور پررنگ اقلیت پرشمار مسیحیان این کشور با صدور فراخوانهای جداگانه از مردم مصر - بویژه زنان و جوانان - خواسته بودند که در اعتراض به اختیارات فرعون منشانه محمد موری و نیز تلاش اخوان المسلمین و جریانات اسلامی متحد آن برای تحدید آزادیهای فردی و اجتماعی از طریق حاکم کردن تدریجی احکام پوسیده و ارتجاعی شریعت بر این کشور بیا خیزند و با دفاع از مطالبات بر حق انقلاب عظیم 2011 - 2012 مصر یعنی آزادی و عدالت اجتماعی مانع از شکست گام به گام این انقلاب غرور انگیز در مهمترین و پرجمعیت ترین کشور جهان عرب شوند . این مبارزه و صف آرایی که در لحظه کنونی حول دفاع از سکولاریسم و جلوگیری از تسلط یک حاکمیت ضد دمکراتیک اسلامی کانونی شده است کماکان ادامه دارد . در مقابل این تلاش آزادیخواهانه برای ممانعت از اسلامیزه شدن و " مفتی " خور شدن انقلاب مصر ، اسلامگرایان نیز بیکار نبوده اند و با تکیه بر توهمات مذهبی بخشهای وسیعی از مردم و با برپایی میتینگهای موازی به دفاع از محمد موری و پیش نویس قانون اساسی جدید ، عزم خود را برای به باتلاق کشاندن انقلاب مصر جزم کرده اند .

در این میان پاره ای از جریانات سلفی نظیر رهبر حزب جماعت اسلامی ، آشکارا مخالفین سکولار حکومت را تهدید کرده اند که اگر به اعتراضات خود پایان ندهند ترور و حذف فیزیکی در انتظار رهبران و شخصیتهای جریانات لیبرال و چپ خواهد بود . نیروهای مخالف تنوکراسی از مردم مصر خواسته اند که همه پرسوی مربوط به قانون اساسی جدید را تحریم کنند . تشکلهای چپ و نهادهای جوانان و زنان نقش پررنگی در روشنگری و تنویر افکار عمومی بازی می کنند . آنها به درستی دروغ و ترفند محمد موری مبنی بر اینکه گسترش اختیارات او موقتی خواهد بود و با اجرای احکام شریعت به معنای برچیدن آزادیهای دمکراتیک نخواهد بود را افشا کرده و خواستار هویشیاری مردم و تداوم انقلاب برای استقرار آزادی و عدالت میباشند.

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 – 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

http://radiohambastegi.net

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

تازی طالبان در افغانستان و پاکستان از یکسو و حکمرانی اسلام تعدیل شده حزب عدالت و توسعه بر ترکیه ... همگی گواه بارز نقش کم رنگ و ضعیف چپ رادیکال و کلا نیروهای مترقی سکولار در منطقه حساس خاورمیانه و تقریبا در همه " کشورهای مسلمان " است .

در این میان ایران به مدد از سرگذراندن سه دهه حاکمیت خونبار یک رژیم تنوکراتیک ، استثنایی نادر است . اگر چپ و نیروهای مترقی و سکولار مخالف جمهوری اسلامی بتوانند با استفاده از همه امکانات رسانه ای و از جمله شبکه های مدرن اجتماعی ، تجربه گراندقدر انقلاب ملاخورشده ایران را به مردم در حال انقلاب خاورمیانه منتقل کنند و این آگاهی را به میان آنها ببرند که زیر نگین اسلام سیاسی نه از آزادی خبری خواهد بود و نه از عدالت اجتماعی و نه از برابری زن و مرد و حق بی چون چرای دگراندیشی و دگرباشی ، آنگاه ما میتوانیم در سراسر منطقه مقاومتی دموکراتیک و لائیک در برابر استبداد و حاکمیت شریعت سازمان دهیم و پیشروی بنیادگرایان اسلامی را با موانع جدی روبرو سازیم .

کمک به شکل گیری نهادهای مدنی و تشکلهای توده ای نظیر تشکلهای مستقل کارگری ، جوانان ، زنان ، دانشجویان و اتحادیه های سکولار و دموکراتیک نویسندگان ، روزنامه نگاران ، حقوق دانان و غیره میتواند سنگر بندی توده ای عظیمی در برابر عروج اسلام سیاسی فراهم کند .

در این میان چپ رادیکال خاورمیانه باید بیش از هر زمان به نقش تاریخی و حساس خود توجه کند . این نیرو نه تنها به لحاظ دفاع از جامعه و حاکمیت سکولار ، نه تنها به خاطر دفاع از برابری کامل زن و مرد ، نه تنها بخاطر دفاع از آزادیهای فردی و اجتماعی مردم بویژه جوانان نقش مهمی میتواند ایفا کند بلکه تنها نیرویی است که میتواند با ایستادن در کنار کارگران و تهیدستان شهر و روستا و سازماندهی مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری و برای استقرار عدالت اجتماعی و برابری واقعی (چیزی که هم اسلامگرایان و هم لیبرالهای سکولار عاجز از تحقق آن هستند) رلی اساسی برای بیرون کشیدن انبوه عظیم تهیدستان از چنبره توهم به اسلامگرایان ایفا کند . باید اهمیت مبارزه برای آزادی در کنار برابری را هم خود بیاموزیم و هم به کارگران و زحمتکشان بیاموزانیم . همچنانکه اکثریت کارگران و زحمتکشان شورمان ، هم از حاکمیت جمهوری اسلامی بیزارند و هم از نابرابریهای عظیم طبقاتی در جامعه سرمایه داری ایران .

چپ انقلابی و در عین حال آزادخواه و مدرن ایران در انتقال این تجربه تاریخ ساز به توده های انقلابی خاورمیانه نمی تواند به تنهایی ره به جایی ببرد . باید وسیعترین ارتباطات را با رفقای همزم چپ خویش در این منطقه برقرار کنیم و زمینه را برای شکل دهی به یک فوروم بین المنطقه ای چپ در خاورمیانه فراهم نماییم . این فوروم از طریق سازماندهی همکاری و همبستگی متقابل میان نیروهای چپ انقلابی و سکولار نقش مهمی میتواند در صحنه سیاسی پرتلهاب منطقه ایفا کند .

سازمان ما با استفاده از همه امکانات خود در خدمت چنین رسالت بزرگی خواهد بود .

زنده باد انقلاب ، زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

4 دسامبر 2012

دفاع از حقوق انسانی اکثریت ستمدیدگان و محرومان را وا ننهیم!

بمناسبت ده دسامبر روز جهانی حقوق بشر

شصت و دو سال پیش در چنین روزی بسیاری از کشورها و سازمان‌ها اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین‌المللی حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تصویب و تایید کردند. این حقوق و میثاقها حاصل مبارزات طولانی و پی‌گیر توده‌های تحت ستم علیه حکومت‌های استبدادی و مطلقه بوده و همچنان زمینه‌ی مناسبی است جهت ادامه مبارزات آزادیخواهانه و عدالتجویانه ستمدیدگان و محرومان از ابتدایی‌ترین حقوق مدنی و شهروندی. جامعه‌ی ما تا چه اندازه به این حقوق دستیافته است؟ این نوشته به اختصار به وضعیت حقوق بشر در ایران می‌پردازد.

در جامعه‌ی ما دیکتاتوری موروثی بوده و ریشه‌های عمیق تاریخی دارد. در رژیم شاهنشاهی حتی برای خواندن کتاب‌هایی که بر چسب «ضاله» بر آن‌ها گذاشته بودند، زندان و شکنجه تعیین می‌کردند و حقوق بشر ابزاری در دست شاهزادگان و هزار فامیل برای تظاهر به تجدد طلبی و ترقی خواهی در جوامع بین‌المللی بود، اما اگر مردم اجرای قانون اساسی را طلب می‌کردند، حرکت آن‌ها ضدیت با نظام تلقی می‌شد. شاه زمانی در سال ۵۷ به پاناما، پناه برد، در گفتگو با توریخوس دیکتاتور پاناما گفت: « پدرم یک کشور را برای من به ارث گذاشت. « وقتی توریخوس با تعجب از او پرسید: « شما متوجه این نکته نشده بودید که ملت خواستار تغییراتی بود...؟ » پاسخ می‌دهد: « بله قصد داشتم تاج و تخت را به پسرم واگذار کنم. « و در پاسخ توریخوس که می‌گوید: « شما می‌خواهید سلطنت را نجات دهید یا ملت را؟ » می‌گوید: « نجات سلطنت، نجات ملت است. »! (۱)

رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نیز از همان ابتدا « ولی امر » را مافوق خواست، اراده و حاکمیت مردم قرار داد و حقوق بشر را « بازیچه‌ی امپریالیسم و جهان‌خواران » اعلام کرد. خمینی که در پاریس نقاب آزادیخواهی بر چهره گذاشته بود، از همان نخستین ماههای تثبیت حاکمیت خود نقاب از چهره به کنار زد و ماهیت خود را بر ملا کرد. او در سخنرانی‌ای پیرامون ولایت فقیه گفت: « زمان رسول الله این طور نبود که فقط قانون بگذارند. دست می‌بریدند، حد می‌زدند، رجم می‌کردند. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه برای آن است که احکام اسلامی را که رسول اکرم آورده است و خدای تبارک و تعالی فرستاده اجرا کند. » (۲) خمینی خلیفه‌ای بود نا بهنگام اما راستین که دروازه‌ها را برای قتل، غارت، ویرانی و تجاوز به روی نیروهای کوردل، متعصب و نا آگاه حامی خود گشود.

درس‌های خلافت که خمینی به دفعات به پیروانش داد، سنگ بنای نظام جمهوری اسلامی را بوجود آورد و ملازمین درگاه او یک یک وصله‌های ناهم‌رنگ جدولی که او تدوین کرده بود را از میان بردند و مهره‌های « مناسب! » را بجای آن گذاشتند. برنامه تصفیه و یکپارچه‌سازی دستگاه حکومتی و در حقیقت پیاده کردن فاشیسم اسلامی با حذف خودی‌هایی چون عباس امیر انتظام، قطب زاده، اعضاء جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی، بنی صدر و میلیون‌رنگارنگ، و با زیرپا گذاشتن هرگونه حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی‌ی متداول در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری به پیش برده شد.

خمینی برای خاموش کردن هر صدای مخالف و سرپوش گذاشتن بر بحران سیاسی که خود بوجود آورنده و تشدید کننده‌ی آن بود و تحت عنوان « صدور انقلاب » و فرا افکنی، زمینه‌ی سرکوب مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه مردم را فراهم کرد. پس از سرکوب اقلیت‌های ملی و اصرار بر ادامه‌ی جنگی ویرانگر، همزمان شکستن قلم‌ها و کشتار آزادیخواهان و روشنفکرانی را آغاز کرد که دهه‌ها علیه دیکتاتوری شاهنشاهی مبارزه کرده بودند. خمینی، این بزرگترین دشمن دانش و فرهیختگی، پس از شکست در جنگ و نوشیدن جام زهر هزاران زندانی سیاسی را طی چند هفته قتل عام کرد و برگ‌ننگین دیگری بر جنایات خود افزود.

حقوق بشر جمهوری اسلامی را وارثین او با همان قساوت و سنگدلی به پیش بردند. رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد با ترورهای دولتی در داخل و خارج کشور، با قتل‌های زنجیره‌ای، با کشتار آزادیخواهان زیر شکنجه، با ایجاد کهریزک‌های پیدا و پنهان، تصفیه‌ها و کشتارهای نوع هیتلری را بار دیگر در اذهان همگان زنده کردند. میدانیم که در زمان هیتلر پاکسازی فقط شامل یهودیان نمی‌شد. در اردوگاه‌های مرگ و آدم سوزی مت‌هازن، داخائو و آشویتس نام هزاران مسیحی، مسلمان، کمونیست، سوسیالیست و مخالف سیاسی از ملیت‌های گوناگون بجا مانده است و در جمهوری اسلامی نام هزاران مسلمان، کمونیست، بهایی، مسیحی، و مخالف سیاسی. هر دو رژیم‌های تمامیت‌خواه اند، یکی با ایدئولوژی تمامیت‌خواهی‌ی نژادی و دیگری با ایدئولوژی‌ی تمامیت‌خواهی اسلامی.

هیچ یک از دولت‌هایی که پس از انقلاب ۵۷ بر سرکار آمدند را امتیازی در انسان کشی و در واقع برسمیت نشناختن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی بر دیگری نیست. و آنگاه که پای پاسخگویی و فشارهای بین‌المللی در خصوص رعایت حقوق بشر به میان می‌آید، همگی در انکار و دست‌نداشتن در کشتار و تجاوز گوی سبقت را از یکدیگر می‌ریابند. رفسنجانی باسکوت، خاتمی با اینکه « نمی‌گذارند »، « همین اندازه می‌توانستیم » و احمدی نژاد در دعوای درون حکومتی با دستاویز دیدار از زندان اوین، گفتی آب از آب تکان نخورده است و طی بیش از سی سه سال هزاران انسان بی‌گناه در شکنجه‌گاه‌ها، بر سرچوبه‌های دار، بالای جرثقیل‌ها، در خانه‌های شخصی، در پهنه‌ی خیابان‌ها و سینه‌ی بیابان‌ها ترور و قتل عام نشده‌اند.

حاکمان جنایت‌پیشه‌ی جمهوری اسلامی وقاحت و بی‌شرمی را تا بدانجا پیش برده‌اند که متعرضین را با شوک برقی به پذیرش اتهامات واهی و ساختگی وادار می‌کنند و پس از کشتن ستار بهشتی زیر شکنجه، خانواده‌اش را برای رضایت اجباری تحت فشار قرار می‌دهند. (۳) نگاهی به بخشی از کارنامه‌ی حقوق بشر رژیم در سال گذشته نشان می‌دهد که رژیم برای حفظ حاکمیت استبدادی خود حاضر است تمامی مرزهای قابل تصور انسانی را زیر پا بگذارد:

در سال گذشته ۶۳۱۶۳۳۶۰ مورد نقض حقوق بشر در ایران در ۱۰۶۲ صفحه گزارش شده است. (۴) آنچه در این گزارش برجسته است نقض آشکار قانون اساسی جمهوری اسلامی است، قانون اساسی‌ای که خود آکنده از تبعیض و نقض قوانین بین‌المللی است. برای نمونه در اصل سیزده قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است: « ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی‌ی شناخته‌شده‌ی می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند. » اما

تضاد با قوانین و استانداردهای انسانی و حقوق بشری قرار دارند و ضرورت پیگیری و ارتقاء این حقوق را الزامی تر از هر زمان ساخته است.

منشور جهانی حقوق بشر با تکوین تاریخ و مبارزه طبقاتی دگرگون میشود. لغو شکنجه و حکم اعدام در بسیاری از کشورها و موفقیت‌هایی که زنان با مبارزات خود در زمینه ی حقوق اجتماعی بدست آورده اند، بخشی از تغییر توازن قوا به نفع نیروهای تحت ستم جامعه است. استفاده از میثاقهای حقوق بشر برای پس راندن استبداد دینی حاکم در ایران و بازکردن فضایی جهت گسترش دموکراسی ی پایه‌ای ضروری است.

مبارزه با فقر در سال ۲۰۰۶ موضوع اصلی حقوق بشری سازمان ملل متحد بود و نمایشگر شکست آزادی در برابر کسب سود بیشتر و انباشت سرمایه به ضرر اکثریت مردم جوامع امروزی. از این روست که گسترش حقوق اقتصادی و گنجاندن آن در قلمرو عمومی حقوق بشر را باید در شرایط بحران کنونی سرمایه داری در مبارزات ضد سرمایه داری پیگیرانه دنبال کرد و به سازمان یابی ی سوژه های تاریخی ی آن همچنان تا پیروزی نهایی ادامه داد. در این رابطه مبارزه برای حقوق انسانی و حقوق بشر باید همزمان با افشا ی جریاناتی که در صدد اجرای بی تنازل قانون اساسی اند، یا کسانی که در چارچوب نظام کنونی می‌خواهند اصلاحات تدریجی ی فرهنگی بوجود آورند، یا همه کسانی که به کمک و مداخله خارجی و جنگ دخیل بسته اند، پیش برد.

تحریریه سایت

- ۱ - گزارش ج. دی سالینگر ص ۱۰۰. مندرج « در تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران » نوشته غلامرضا نجاتی
- ۲ - درس‌هایی از مرجع معظم پیرامون ولایت فقیه. اول بهمین ۱۳۵۸
- ۳ - دستگیری ۹ تن از شهروندان عرب (هرانا چهارم آذر)
- ۴ - هرانا چهارم آذر
- ۵ - همان گزارش
- ۶ - همان گزارش
- ۷ - گزارش احمد شهید، ۲۰ مهر ماه ۹۱
- ۸ - واکنش محمد خاتمی نسبت به باختن ایران به بحرین در مسابقه فوتبال در سال ۸۰
- ۹ - واکنش احمدی نژاد به اعتراضات پس از انتخابات سال ۸۸



در گزارش سال گذشته در خصوص اقلیت‌های مذهبی مشخص شده است که : « طی سال گذشته ۳۲۲ شهروند بازداشت شده اند، نوزده مورد جلوگیری از اجرای آیین مذهبی، ۸ مورد ضرب و شتم ، ۲۲ مورد تخریب یا پلمب اماکن اقلیت‌های مذهبی، ۶ مورد ممنوع الخروج، ۴۰ مورد آسیب به امنیت شغلی، ۳ مورد ممانعت از دفن اجساد، ۱۳ مورد ممانعت از فعالیت‌های اقتصادی اقلیت‌های مذهبی، ۱۲۴ مورد محکومیت قضایی و مجموعاً ۶۳۳۹ ماه حبس تعزیری. پیروان آیین بهائیت با ۱۲۴ مورد در صدر گزارش‌ها قرار دارند و به ترتیب در ارایش گنابادی ۶۱ مورد، مسیحیان ۳۹ مورد، اهل سنت ۳۲ مورد و اهل حق ۴ مورد.» (۵)

مقایسه ی اعدام های سال ۸۹ با سال ۹۰ افزایش سیبیت رژیم را بخوبی نشان می دهد: در سال ۸۹ جمعاً ۳۰۳ تن به اعدام محکوم شده اند و ۳۶۵ حکم اعدام اجرا شده است، ۱۳ اعدام در ملاء عام ، ۱۷ مورد پیکر اعدام شدگان که عموماً زندانیان سیاسی بوده اند، به خانواده‌هایشان تحویل داده نشده است. ۸۹ در صد اعدام شدگان مرد و ۶۰ در صد زن و ۵ در صد نامعلوم گزارش شده است. (۶)

احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، گزارش داده است که از آغاز سال جاری تا دسامبر ۴۲۱ فقره اعدام به صورت رسمی و ۱۴۹ مورد اعدام مخفیانه صورت گرفته است، ۸۱ در صد از تمامی موارد به مواد مخدر مربوط میشود. چهار و سه دهم در صد محاربه و چهار و یک دهم در صد تجاوز. باوجود توقف سنگسار از طرف مقامات قضایی، در سال ۲۰۱۰ حد اقل ۱۵ مرد وزن به جرم زنا در انتظار اجرای حکم سنگسار بوده اند. (۷)

هر دولتی که طی حیات رژیم جمهوری اسلامی سر کار آمده، تلاش کرده است تا هرچه بیشتر به قوانین بین‌المللی، خواه مربوط به حقوق بشر باشد خواه در قلمروهای دیگر، بی‌اعتنایی نشان دهد، متعرضین را « اوباش » (۸) یا « خس و خاشاک » (۹) بنامد و باطرح « امت اسلامی » در مقابل « جهان کفر »، یا « گفتگوی تمدن‌ها » و « نسبیت فرهنگی »، حقوق سیاسی و مدنی ی مردم را محدود و نابود کند. جمهوری اسلامی در تقابل با استانداردهای بین‌المللی ی حقوق بشر که در جوامع پیشرفته ی سرمایه داری جنبه ی اصلی دارند و ویژگی‌های فرهنگی فرع قرار داده میشوند، تفاوت‌های فرهنگی را اصل میداند و تبلیغ می‌کند تا بتواند با تأکید بر منحن و فاسد خواندن تمدن غرب، عقاید پوسیده و آداب و رسوم بدوی دوران قبیله ای عربستان را به مردم ستمدیده و تشنه ی آزادی ما تحمیل کند. ویژگی های فرهنگی جوامع پیشرفته سرمایه داری ریشه در عصر روشنگری، انقلاب ۱۸۷۹ فرانسه و مبارزات رهایی بخش توده های استبداد زده و محروم داشته است و گامی به پیش در قلمرو مدنیت و تجدد محسوب می‌شود و با فرهنگ ارتجاعی و عقب‌مانده ی ولانی بیگانه اند.

خواست آزادیهای سیاسی، مبارزه علیه استبداد، فقر، بیکاری، تبعیضات گوناگون علیه زنان، اقلیت‌های ملی، مذهبی، دگراندیشان و دگر باشان، همگی مولفه های حقوق انسانی و حقوق بشرند. اما پرسش اساسی این است که آیا دولت های جوامع سرمایه داری کدامیک را بر دیگری مرجح می شمارند: آزادی یا سود و ارزش افزوده را؟ پس از ۶۲ سال که از تصویب منشور جهانی حقوق بشر می گذرد، گسترش غیر قابل تصور شکاف بین فقر و غنا، افزایش فحشا، رشد مافیاهای گوناگون فروش مواد مخدر، تجارت انسان، رشد فساد در دستگاه های دولتی، دفاع از حکومت های دیکتاتور و ناسیونالیست بمنظور غارت منابع ثروت ملی آن‌ها، همگی در

اولین دستور کار صد انقلاب: مهارانقلاب، انحصار قدرت و تثبیت آن .

تجارب مکرر انقلاب ها نشان داده اند که صدور فرامینی از آن نوع که این روزها شاهد آن توسط مرسی هستیم، به هیچ وجه امر منحصربه فردی نبوده و عموماً در هر انقلاب مردمی و اصیل، توسط آن ها که سوار بر موج انقلاب شده اند و برای عبور به دوران پسا انقلابی صورت می گیرد. تشکیل "مجلس مؤسسان" و تصویب قانون اساسی مورد نظر، بوروکراتیکه کردن قدرت برخاسته از انقلاب، مرمت و تجدید سازمان ماشین دولتی مورد حمله قرار گرفته، افزودن ساختارها و نهادهای تازه ای که درخور نظم مورد نظر صد انقلاب جدید است، در یک کلام پر کردن خلا قدرت بوجود آمده با اعمال قدرت در بالا و مهار قدرت در پایین که جوشش آن مهم ترین ویژگی یک انقلاب را تشکیل می دهد، همواره مهم ترین وظایف تاریخی دولت های انتقالی و برآمده از انقلاب را تشکیل می داده است. بهمین دلیل برخلاف تبلیغ و ادعای دروغین آن هائی که درسودای قبضه تصرف در بالا و برفراز مردم هستند، وظیفه و کارکرد دولت باصطلاح انتقالی برای سمت و سو دادن به انقلاب و خلج ید از آن از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است. رفتار کودتاگرانه مرسی هم خارج از این روال عمومی کشاکش انقلاب و صد انقلاب از فردای سرنگونی رژیم حاکم نبوده و نیست. در انقلاب بهمن نیز چنین فرامینی-البنه با نفوذ کلام و حدت و شدت قاطع نری- توسط خمینی در مسخ ماهیت مجلس مؤسسان و یا تبدیل ماهیت مجلس نمایندگان به صفت اسلامی، سانسور و بستن روزنامه ها و پایان دادن به آن چه که بهار آزادی نامیده می شد صادر شد. این ترجیح بند شناخته شده هر صد انقلاب برخاسته از دل انقلاب است که مشروعیت و قدرت خود را معادل کلیت انقلاب تلقی کرده و بفکر مصادره انقلاب و انحصار قدرت در بالا و مهار انقلاب در پایین برمی آید. چرا که بدون مهار انقلاب و خاموش کردن احکرسوزان نهفته در آن امکان انحصار قدرت و تثبیت آن وجود ندارد. در مصر مرسی و اخوان هم مثل همه مصادره کنندگان قدرت انقلاب، رأی منفی مردم به نظام مبارک را به عنوان رأی مثبت به خود و حزبش تلقی کرد. همانطور که در انقلاب ایران خمینی و دارودسته اش رأی منفی مردم به نظام سلطنت را معادل رأی مثبت به خود و حاکمیت مذهبی به شمار آورد. مرسی که از یکسو شرایط را برای تعرض خود به انقلاب مردم پس از آتش بس غزه و جلب حمایت نسبی قدرت های بزرگ از عملکرد کمابیش معقول دولت خود (از جمله جلب نظرمساعد صندوق بین المللی پول برای دریافت وام های چند میلیارد دلاری) مناسب تشخیص داده بود و ازسوی دیگر شاهد زوال شتابان نفوذ حزب و حامیان خود در جامعه و تشدید تنش در ماشین حکومتی بجا مانده بود، زمان را برای تعرض به انقلاب مناسب تشخیص داد. قدرت های غربی که ایجاد ثبات و حفظ ماشین حکومتی از گردن انقلاب مهم ترین دغدغه اشان را تشکیل می دهد، در درجه اول به نیروئی که بتواند این وظیفه خطیر را انجام بدهد دل می بندند. در شرایط مشخص مصر این نیروی حاضرآماده اخوان المسلمین بود که علیرغم پیوندشان با سلفی ها و برخی نگرانی ها، می توانست به عنوان مانع سرعت گیر و نهایتاً متوقف کننده حرکت انقلاب عمل کند، و این درحالی است که در تحلیل نهائی این کلاان سرمایه داران بخش فوقانی طبقه سرمایه داری، نتولیرال ها و نمایندگان سیاسی آن ها و حفظ دستگاه حکومتی بجا مانده از دولت مبارک هستند که آلترناتیو ایده آل آن ها را تشکیل می دهد. همان طور که در تجربه انقلاب بهمن 57 نیز به خمینی و بهشتی ها برای کنترل طوفان انقلاب دل بستند، گرچه در آن تجربه بدلالی که خارج از حوصله این بحث است اوضاع از چنگشان خارج شد و اکنون از آن و درس هایش در انقلاب مصر و سایر کشورهای عربی بهره می گیرند.

با وجود آن که شرایط منطقه ای و جهانی برای تعرض به انقلاب از نظر مرسی و حامیانش اعم از اخوان و سلفی ها مناسب تشخیص داده شده بودند، اما با دستکم گرفتن نیروی عظیمی که انقلاب صد انقلابی علیه مبارک آزاد کرده بود و خیزش مجدد آن ها غافلگیر شدند، که قاعدتا برای

کسانی که مدعی از نفس افتادن انقلاب و "بهار عربی" بودند باید نامنظره باشد. با این همه برای آن هائی که با ماهیت و پویائی انقلاب ها آشنا نیستند، روشن بود که انقلابات بزرگ و آذرخش نهفته در آن ها را باین سادگی ها با سلام و صلوات نمی توان خاموش کرد. آن چه که عموماً ترمیدور انقلاب نامیده می شود، تاریخاً محتوایش چیزی جز سرکوب اخگر نهفته در انقلاب توسط صد انقلاب سوار شده بر موج انقلاب نبوده است، یک جعل بزرگ تاریخی است که در تاریخ نگاری و ادبیات بورژوازی معمولاً از آن به نام خشونت انقلاب یاد می شود. و حال آن که نگاهی به تجربه زنده مصر نشان می دهد که قانون آهنینی بنام خشونت انقلابی وجود ندارد و انقلاب الزاماً همزاد خشونت نیست. برعکس همواره این صد انقلاب است که برای مصادره انقلاب و بیرون کشیدن چاشنی آن دست به خشونت می زند و ضرورت دفاع از انقلاب را و از قضا تا آن جا که میسر است به شیوه مسالمت آمیز، در برابر پراکنندگان آن فرار می دهد. هم چنان که این تجربه نشان می دهد که سرنگونی استبداد و برقراری آزادی و عدالت اجتماعی نه فقط محصول انقلاب است بلکه برای حفظ آن ها تداوم انقلاب نیز لازم است.

انقلاب و کشاکش درونی صفوف آن

وقوع هر انقلاب بزرگ و مردمی بویژه در جوامع استبدادی نه فقط بدون شرکت وسیع ترین توده های مردم و زحمتکشان ناممکن است، بلکه معمولاً با دو قطبی شدن جامعه بین استبداد حاکم و جامعه تحت سلطه آن با مشارکت بخش های ناراضی طبقه حاکم و با اهداف و ماهیت ارتجاعی و بیگانه با خواست مردم و زحمتکشان همراه است. بهمین دلیل صف انقلاب هیچگاه خالص و یک دست نیست و در درون آن رقابت ها و منازعه های گسترده ای برای کسب هژمونی و بدست گرفتن سکان رهبری انقلاب برقرار است. این نقش ها می تواند بسته به شرایط و میزان شفاف و غیر شفاف بودن مطالبات و سازمان یابی پیرامون این مطالبات و لاجرم توازن نیرو، متفاوت باشد. واقعیت آن است که شکل گیری چنین صف گسترده و حامل نیروهای بینابینی و یا ارتجاعی در برابر استبداد حاکم و درهم شکستن اقتدار آن، یک پارادوکس است که هم شامل نقطه قوت جنبش و رمز پیروزی بر استبداد است (چرا که پیروزی علیه ارتجاع و استبداد حاکم، بدون بازرگاری تاکتیک پراکنده ساختن صفوف دشمن و تمرکز همراگی حداکثر نیروها بر ضد کانون اصلی قدرت ناممکن است) و هم شامل نقطه ضعف آن و لاجرم خطر فرادستی آن ها بر انقلاب. خطری که با ایجاد توهم نسبت به ارتجاع نهفته در صفوف انقلاب و عواملی چون نفوذ مذهب و ناسیونالیسم و میزان سازمان یافتگی پایگاه اجتماعی آن مشروط می شود. و بهمین دلیل به میزانی که طبقه کارگر و زحمتکشان و نیروهای پیشرو بر ماهیت این جریان آگاه و هوشیار باشند و پیرامون مطالبات و صفوف مستقل خود سازمان یافته باشند، از خطر درجا زدن و توقف و مصادره انقلاب کاسته می شود. همزیستی این گرایشات دارای برنامه ها و جهت گیری های متفاوت و یا متضاد، در بهترین حالت تازمانی است که جنبش برخواست و آماج مشترکی که بازتاب دهنده منافع مشترک است فوکوس کرده باشد و قدرت حاکم هم به موقع حاضر به معامله و سازش با نیروهای رقیب ولی هم سرشت خود در صفوف انقلاب برای تقسیم قدرت نباشد. در هر حال به درجه ای که نیروهای ارتجاعی و گفتمان آن ها در صفوف انقلاب نقش هژمونیک داشته باشند، از فردای سرنگونی و در زدو بند با قدرت های بزرگ، بی وقفه دست بکار تصاحب همه قدرت بدست خود و پرکردن خلاء بوجود آمده می شوند. با پیروزی انقلاب در نخستین آماج خود، معمولاً صف آرائی های تاکتیکی پیش از انقلاب بهم می خورد و با شکل گیری صف آرائی های جدید وارد دوره تازه ای از کشاکش می شود. لازم به اشاره است که مقابله با اخگر خودرهان انقلاب و خطر خلج ید از زحمتکشان و برپاکنندگان اصلی انقلاب، فقط از بیرون مختص لایه های ارتجاعی و صد انقلابی قرار گرفته در برابر انقلاب نیست، بلکه هم چنین از درون و توسط آن هائی که خود و یا حزب خود را ناجی مردم می پندارند و بدنیال جایگزین کردن خود به جای مردم و بطور خاص کارگران و زحمتکشان هستند، نیز وجود دارد. از قضا بیشتر انقلابات بزرگ نه از بیرون بلکه از درون مسخ شده و شکست خورده اند. گرچه این وجه تهدید نیز بسیار مهم است اما، پرداختن به آن خارج از حوصله و موضوع این نوشته است.

نئولیبرالیسم با بحران بزرگی دست به گریبان است، و شاهد برآمد نسبی جنبش های ضد سرمایه داری و نیروهای چپ و رادیکال در مقیاس جهانی هستیم، بدیهی است که بسترهای مناسب تری برای نضج و عروج جنبش های ضد استبدادی و ضد سرمایه داری، سکولار و پای بند به دموکراسی رادیکال بوجود می آید.

باتوجه به مجموعه عوامل ودلائل بالا، برخلاف انقلاب ایران که از نظر زمانی در روند صعودی جنبش اسلامی صورت گرفت، انقلاب مصر در بستر کمابیش سیر نزولی آن به وقوع می پیوندد. با این وجود هنوز نمی توان از شکست و نابودی جنبش های مذهبی و اسلام- سیاسی سخن گفت. چرا که جان سختی آن ها و مطامع و سیاست های آمرانه قدرت های امپریالیستی، همواره بستر مناسبی برای باز تولید انواع و اقسام این نوع جنبش های ارتجاعی بویژه نازمانی که نیروهای مدافع آزادی و برابری اجتماعی هنوز نتوانسته اند به گفتمان اصلی تبدیل گردند، فراهم می سازد. و بهمین دلیل افساء همه جانبه آن، و سیاست های باز تولید کننده آن، هم چنان یکی از وظایف مهم نیروهای مترقی و رهائی بخش را تشکیل می دهد.

میدان تحریر و مشروعیت زدانی از مرسی

در گرماگرم وقوع انقلاب و نازمانی که هنوز تحت کنترل قرار نگرفته و باصطلاح اخته نشده است، انقلاب مهم ترین منبع قدرت محسوب می شود. یکی از شعارهای مردم مصر چنین است: ما مردم هستیم، ما قدرت هستیم. جنبش اعتراضی سال 88 نیز در برابر خس و خاشاک خوانده شدن خود با شعار منم صاحب ملک و ملک و قدرت و ثروت و فضیلت و هراُن چه که نیکی است، رژه پرشکوهی را به نمایش گذاشت. همانطور که اشاره شد پس از سرنگونی ضد انقلاب حاکم، بازیگران جدید صحنه سیاسی در سرلوحه برنامه خود مهم ترین وظیفه خود را بیرون کشیدن چاشنی انقلاب و مهاران، ترمیم ماشین دولتی و ایجاد ساختارهای جدید قدرت می دانند. تکیه گاه و شعار آن ها در وانفاسی معرکه انقلاب مشروعیت برگرفته از انقلاب است، اما اگر انقلاب دستخوش توهم و همذات پنداری خود با حاکمیت نوین نباشد درگامی به جلو می تواند با به میدان آمدن خود، ردای فاخر مشروعیت را از دوش مدعی قدرت برگرفته و وی را برهنه و خلج سلاح گرداند. روند مشروعیت زدانی وزیر بار، تفویض قدرت و اختیارات خود به زمامداران جدید نرفتن، همان چیزی است که این روزها در حال اتفاق افتادن در مصر است. میدان تحریر قلب تپنده انقلاب یک بار دیگر مملو از جوانان و زنان و همه آن هائی شده است که این بار علیه بازیگران جدید صحنه و حفاظت انقلاب خود از دستبرد آنان به میدان آمده اند و فریاد سمری دهند که دست ضدانقلاب از انقلاب کوتاه! بی تردید برآمد نوین را باید فاز جدید و نقطه عطف تازه ای در تداوم انقلاب مصر در مقابله با مصادره شدن خود نامید.

منبع قدرت و شیوه اعمال آن

انقلاب مردم مصر چند نکته و حقیقت بزرگ زمانه ما را با عریانی به روی صحنه آورده است. دو حقیقتی که باید به دقت به آن ها خیره شد و الهام گرفت: این دو حقیقت سترگ زمانه ما عبارتند از این که اولاً منبع واقعی و زایای قدرت خود بی شماران هستند. آن ها نه فقط مولدین ثروت و نعمات مادی زندگی هستند، بلکه هم چنین مولدین قدرت نیز هستند. آن ها مکمل همدیگر بوده و به همدیگر تبدیل می شوند؛ ثروت به قدرت و قدرت به ثروت بیشتر. نیروی جمعی بی شماران مولد چنان قدرتی است که برپایه آن می توانند حاصل دسترچ خود را در خدمت نیازهای انسانی خود قرارداد دهند. سوسیالیسم در معنای راستین و رهائی بخش خود جز کنترل توأمان هردوی این عرصه توسط مولدین آن ها نیست. بدون اجتماعی کردن قدرت، همانطور که بدون اجتماعی کردن تولید، نمی توان سختی از سوسیالیسم به میان آورد و لاجرم ثروت و قدرت از چنگ صاحبان اصلی آن ها خارج می شود. اگر منبع واقعی و اصلی قدرت مردم هستند، پس همه دستگاه ها و نهاد های قدرت و سلسله مراتب در ذات خود پوسته ای بیش نیستند و حیات و ممت خود را مدیون مکیدن قدرت مردم- قدرت بیگانه شده- هستند و اساساً برای آن ساخته و پرداخته شده اند تا قدرت را از چنگ صاحبان اصلی و واقعی اش برپایند. از دیرباز انقلاب همواره عالی ترین شکل تجلی اعمال مستقیم این قدرت در

همانطور که اشاره شد توان مهار انقلاب و خلج بد از آن توسط ضدانقلاب به عوامل گوناگونی بستگی دارد که یکی از مهم ترین آن ها کم و کیف هژمونی و سازمان یافتگی نیروهای فرادست است. در این رابطه به ویژه باید به اهمیت وجود رهبری نافذ و باصطلاح کاریزما که حامل "مشروعیت" انقلاب باشد، در دوره خلا قدرت که با سرنگونی ضدانقلاب غالب معمولاً قوانین و نهادهای قدرت مستقر مملعی و یا بی اعتبار می شوند و هنوز تکلیف معادله و تثبیت قدرت "که بر که" روشن نشده است، اشاره کرد. وجود چنین رهبرانی که بتوانند ادعای نمایندگی انقلاب را بکنند و بتوانند بفرز قانون و نهادها و منازعات جریانات مختلف حکم برانند، در توفیق مصادره انقلاب و تثبیت قدرت نقش به سزائی دارد. در انقلاب بهمن این نقش مهم و ارتجاعی را خمینی با اتکاء به جایگاه خود در نهادهای مذهبی و سیاسی یک جا در اختیار داشت. بخش بزرگی از توده های مردم و گرفتار افسون "روح منی خمینی، بت شکنی خمینی" سرنوشت خویشتن و قدرت متعلق به خود را که از برکت انقلاب بدست آورده بودند، دو دستی به او و تشکیلات تحت امرش تفویض کردند و رهبر کاریزما و فرازمینی هم این اقتدار را برای سرکوب انقلاب و بهار آزادی و ممانعت از رویش ذکر رویکردها بکار گرفت. اما خوشبختانه یکی از شناس های جنبش انقلابی مردم مصر عدم برخورداری از نعمت چنین رهبرانی کاریزماسم که لاجرم کار مهار قدرت در پائین را در مقایسه با تجربه ایران دشوارتر کرده و شناس پیشروی نسبی انقلاب را بیشتر کرده است.* علاوه بر این در جامعه مصر علیرغم نفوذ گسترده مذهب و سنت و فرهنگ ارتجاعی در بافت های سنتی آن، افشار اجتماعی و ترقی خواه و سکولار گسترده ای اعم از کارگران و جوانان و زنان و روشنفکران و با جریان های چپ و ملی گرا و لیبرال ها وجود دارند که دارای فرهنگ و ادبیات نیرومند و قوی بویژه در شهرهای بزرگ هستند که از قضا نقش آنان در مبارزه علیه استبداد مبارک تعیین کننده بود. در گزارشی از محاصره کاخ ریاست جمهوری مرسی توسط معترضین و یا در میدان تحریر به نقل از بی بی سی گفته می شود که بیش از 95% زنان را کسانی که بدون حجاب هستند تشکیل می دهد. گرچه جریان های اسلامی، صرفنظر از نفوذشان در میان بورژوازی و خرده بوروازی سنتی و تجاری، در میان تهیدستان و افشار سنتی شهر و روستا دارای نفوذ دیرینه و شبکه های گسترده و سازمان یافته هستند، با این همه در پی عروج به قدرت و افساء ماهیت آن در آزمون عملی، از دامنه نفوذ آن ها بویژه در میان تهیدستان و افشارزحمتکش کاسته شده است. در کنار گسترش اعتراضات از همان فردای به قدرت رسیدن بلوک اسلامی، شکاف در ماشین دولتی موجود قبل از آن که اخوان المسلمین-برخلاف تجربه ایران- بتواند ارتش و نیروهای بازمانده از دستگاه مبارک را تجدید سازمان داده و تحت کنترل کامل خود بگیرد، مزید بر علت تشدید بحران شده است. از جانب دیگر برای مردم مصر مشاهده تجربه مصادره انقلاب در ایران توسط رژیم صهیونیستی و اسلام سیاسی و بر ملا شدن پی آمدهای نکت بار و فاجعه بارش در طی سه دهه سلطه آن، بویژه پس از برآمد اعتراضی گسترده سال 88 که ماهیت به غایت ارتجاعی و آدم خوار نظام اسلامی را به نمایش گذاشت، و به موازات عیان شدن چهره تروریستی و کریه بنیادگرایی اسلامی در منطقه، حاوی هشکاری و آموزه های بزرگی برای مردم مصر و منطقه نسبت به خطر مسلط شدن استبداد جدید با چهره مذهبی بود. عوامل فوق در کنار سیاست دولت های امپریالیستی در برخورد با جنبش های مذهبی و جریانات بنیاد گرا باهدف بیرون کشیدن چاشنی جنبشی آن ها و بکارگیری الگوی ترکیه و یا حتی نقش آفرینی و کنترل بیش از پیش این جنبش ها توسط نیروهای مافوق ارتجاعی و ترولمنندی چون عربستان و امارات به عنوان متحدین منطقه ای آمریکا، دست بدست هم داده و با مسخ ماهیت این جنبش ها، جنبش اسلامی درسیماک باصطلاح "انقلابی و ضد امریکائی و ضد امپریالیستی" را در روند نزولی خود قرارداد است. از سوی دیگر تأثیر تحولات زمانه در تضعیف این جنبش ارتجاعی را نیز نمی توان نادیده گرفت؛ رویکرد نسل های تازه و جوان که در عصر انفورماتیک و شبکه ها و جهانی شدن شتابان زیست می کنند، و با دست آوردها و تحولات فرامنطقه ای و جهانی آشنائی پیدا کرده و ارتباط برقرار می کنند، بطور طبیعی از جاذبه کاذب سنت و واپسگرایی به منابه راه نجاتی برای برون رفت از وضعیت غیرقابل تحمل، کاسته است. هم چنین در شرایطی که نظام سرمایه داری و

برابر رباپندگان آن بوده است و با به میدان آمدن خود تکانه ها و تغییرات بزرگ تاریخی را بوجود آورده است. در این رابطه نکته اصلی آن است که قدرت وقتی تفویض شود و از صاحبان اصلی اش بازستانده شود، صرفنظر از این که به چه کسی و نهادی و حزبی واگذار شود، به نیروی بیگانه و سرکوبگر تبدیل می شود و این حقیقت، راز تراژدی شکست انقلابات بزرگ تاریخی را تشکیل می داده است. بازیگران رنگارنگ صحنه سیاسی، همه گی درنگاه یک بار مصرف به انقلاب و تبدیل آن به نردبانی یک طرفه برای جلوس به صندلی قدرت و تبدیل توده های انقلاب کننده به سپاهی لشکر اشتراک نظر دارند. درسوی مقابل یافتن سازوکارهای مناسب برای استمرار این قدرت، همواره بزرگترین دغدغه مدافعان واقعی رهائی، آزادی و برابری اجتماعی بوده است.

حقیقت بزرگ دوم آن است که انقلاب درعین حال به معنی عالی ترین شکل دموکراسی یعنی دموکراسی مستقیم و مشارکتی وسیع ترین توده های مردم و اعمال آن است. امری که معمولا از آن غفلت شده و به انقلاب به مثابه ابزاری بن بست گشا درمقاطع حساس و بحرانی که ابزارهای دیگر ازکار می افتند، نگرسته می شود که پس از انجام وظیفه خود به خانه ها برگشته و سیرامور را مجددا به برگزیدگان و میانجی گران تازه-البنه در بهترین حالت خود- می سپارند.

نکته سومی که در تحولات انقلابی مصر مشهود است و جنبش وکام مهمی به حلو محسوب می شود، تداوم نسبی در اعمال این قدرت است. همانطور که اشاره شد انقلاب یک پارمصرف، می تواند در معرض مصادره موج سواران انقلاب قرار گیرد، اما تداوم آن می تواند خواب موج سواران و مصادره کنندگان را آشفته سازد. خیزش مجدد و میلیونی مردم مصر در شهرهای مختلف و از جمله برگزاری مجمع میلیونی تاریخ ساز در میدان تحریر- قلب تپنده انقلاب و ماندن در آن جا - تا همین جا نه فقط هم منبع قدرت وهم تنها شیوه ای را که این قدرت می تواند بروز و ظهور یابد-دموکراسی مستقیم را- به نمایش گذاشته است، بلکه نشان داده است که تداوم آن تنها راه رسیدن به خواسته های انقلاب است. برخلاف تجربه انقلاب ایران که با تفویض قدرت توسط اکثریت بزرگی از مردم متوهم و هم ذات پنداری آن ها با خمینی، موجب شکست انقلاب از همان لحظه تولدش شدند، انقلاب مصر نشان داده است که حاضر نیست به سادگی قدرت خود را به حاکمان و مرتجعین جدید تفویض نماید. از همین رو تداوم انقلاب و اعمال قدرت جمعی به شیوه دموکراسی مستقیم و تداوم آن را باید مهم ترین دست آورد انقلاب مصر دانست. تصرف فضا- مکان ها در حوزه عمومی در گستره ای چون میدان تحریر با پزواگی جهانی و تاریخ ساز، گرچه از اهمیت بسیاری در ادامه انقلاب و حفاظت از آن برخوردار است، اما برای تداوم و ماندگاری خود باید بتواند خود را در پی شمار حوزه ها و فضا و مکان های خرد و در مجامع خود بنیاد درمحل زیست و کار و تحصیل و همه عرصه های زندگی اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بازتکنیر کند. وهم چون بی شمار شبکه زنده ای که در آن خون دموکراسی مستقیم و مشارکتی در جریان است، عمل کند. چرا که انقلاب بدون تعمیق خود در عرصه های خرد و درشت جامعه و بدون برداشتن گام های تازه در تناسب با تحولات و اوضاع و احوال بشدت متغیر جدید، در برابر دشمنانی که به آخرین ترفندها و امکانات مسلح اند و هر روز تمهیدات تازه ای برای مهاران تدبیری کنند، هیچ تضمینی برای هیچ انقلابی در پیمودن و پیشروی وجود ندارد.

اما تا همین جا هم جنبش عظیم مردم مصر برخی از مهم ترین مختصات پارادایم جدیدی را که جنبش های جدید حامل و بیانگر آند به نمایش گذاشته است که مهم ترین اش را باید در پیامی دانست که حاکی از نشانه هایی از بلوغ بشر و تمایل نیرومندش برای ورود به عصر مردم سوژگی و پارادایم دموکراسی مستقیم و بی میانجی است. بدیهی است که اعمال دموکراسی مستقیم بدون سازمائی یابی از نوع افقی ناممکن است. همانطور که مهار قدرت و اخگر سوزان انقلاب و سترون کردن دموکراسی مستقیم تنها با ساختارهای سلسله مراتبی و سازوکارهای هرمی امکان پذیر است*2

حوزه تاکتیک در حوزه تاریخ مصر انقلاب حاوی درس بزرگی بویژه برای ما ایرانیان می باشد که از بیماری مزمن پراکندگی و فرقه گرایی رنج می بریم:

داشتن رویکردها و برنامه های مختلف به جای خود، اما بدون تمرکز حول آماج معینی که هدف عمده و مشترک و بسیج کننده در وضعیت معین را تشکیل می دهد، تشکیل یک جبهه عملی و نه رسمی و یک صف گسترده و همسوعلیه استبداد حاکم امکان تغییر و پیشروی وجود ندارد. از همین رو یافتن حلقه اصلی تاکتیک و بسیج شدن گرایشان گوناگون حول آن ها- نه فقط مدافعان پراکنده یک گفتمان - بلکه هم چنین همسوئی و هم گرائی گرایشات و گفتمان هائی که درخواست نفی استبداد حاکم اشتراک نظر دارند، برای به عقب راندن و سرنگونی استبداد از اهمیت اساسی برخوردار است. به عنوان نمونه شعار لغو فرمان یا برو، یکی از این شعارهای بسیج و متحد کننده اردوی انقلاب و منشیت کننده اردوی دشمن مقابل است. بدون این که بخواهیم اختلافات و مواضع مختلف را نادیده بیاوریم، و یا بدون این که نسبت به نیروهای وابسته و طبقه حاکم در صفوف انقلاب توهم پراکنی کنیم و مشخصا در مصر نسبت به خطر فرادستی لیبرال ها در صفوف انقلاب مصر و چالش های آنی مربوط به آن و اهمیت گسترش آگاهی توده های مردم نسبت به مواضع و اهداف آن ها و اهمیت شکل گیری صفوف مستقل انقلاب کم بها بدهیم، اما نباید فراموش کنیم که ریتم و شدت همه آن ها در تناسب با تضاد عمده لحظه کنونی و تیزکردن لبه حمله به آن در لحظه معین کنونی تنظیم و تعیین می شود. در تجربه انقلاب بهمین با فرادستی ضدانقلاب مذهبی برآمده از آن، متأسفانه بخش های آگاه و جنبش نوپای ایران چه در آن دوره و چه پس از آن نتوانسته است با آرایش مناسب و حداکثری خود در برابر پیشروی ارتجاع به مقاومت پایداری به پردازد. نتیجه بی توجهی به قانون شناخته شده نبرد بین دو نیروی نابرابر، عدم تمرکز بر آماج اصلی و بسیج کننده، موجب تلفات سنگین و تثبیت آسان تر قدرت ارتجاع گردید. سکناریسم و یا انحلال در صفوف همه باهم و زیرچتریک گفتمان، تنها گزینه های پیشروی ما نیستند، بلکه می توان به سنتز خلاقی از پای بندی به اهداف، درعین در نظر گرفتن تکثرگرایش ها به همکاری حول پاره ای از اشتراکات ولو تاکتیک و گذرا رسید.

1391-09-15 05-12-2012

توضیحات بیشتر در باره این ویژگی و سایر ویژگی های انقلاب مصر را می توانید در دو مقاله زیر مشاهده کنید:

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/2011/01/blog-post_30.html#more

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/2011/02/blog-post_11.html#more

*2- محور دوم جنبش های جدید حامل چه پارادایمی چنین است :

2- برقراری دموکراسی مستقیم و مشارکتی مردم، پایه ای ترین بستر حرکتی این جنبش هاست (به مثابه هم استراتژی وهم تاکتیک). در مرکز پارادایم جدید و اندیشه دموکراسی مستقیم، باور به نقش آفرینی کارگران و زحمتکشان وهمه استعمار شوندهگان و طردشدگان، و با عبارتی دیگر مردم سوژه گی قرار دارد که مبین سپری شدن مرحله تاریخی حزب سوژه گی، رهبر سوژه گی و سایر میانجی هائی است که مستمرا جایگزین نقش آفرینی خود طبقه بزرگ مزدحقوق بگیر و طردشدگان از نظام گشته و آنها را به سیاهی لشکر فرمان بر تبدیل می کند. در این راستا وظیفه تمامی گروه ها و عناصر آگاه تر جز بارور ساختن عمل و اندیشه خود حکومتی و کنشگری خلاق نیست. از جنبه مناسبات درونی، مردم سوژه گی مبتنی بر رابطه آزاد وهمبسته بین عناصر تشکیل دهنده خود است. طبقه دربرگیرنده بیشماران سوژه های دارای اشتراکات و تمایزات است که بر پایه اشتراکات خود به کنش مشترک می پردازند، بی آنکه تمایزات آن ها مورد انکار قرار گیرد.

3- دموکراسی مستقیم درعین حال بدون سازمان یابی افقی و بدون مقابله با سلطه و سلسله مراتب قابل تصور نیست. بهمین دلیل عصر سازمانهای سلسله مراتبی و آن ها که مشتاق انباشت قدرت و تمرکز تصمیم گیری بر فراز سر کارگران و زحمتکشان به مثابه ایزه ها و نه به مثابه سوژه هائی که قادر به خودرسانی هستند، و در تجربه های مکرر نشان داده اند که برای رهائی و آزادی (آزادی از سرمایه و دولت آن) ابزار نامناسبی هستند، بسرآمده است.

مقاله آرش کمانگر ...



دانشگاهها به ابادی حزب الهی رژیم، توانست لاقلاً برای یک دهه محیط سیاسی دانشگاهها را به رکود و رخوت بکشاند. اما دیری نپایید که موجی از حرکات پراکنده صنفی و رفاهی دانشگاههای سراسر کشور را فرا گرفت. حرکاتی که هر سال بر ابعاد آن افزوده می شد. این حرکات به نوبه خود روی بخشی از پایه حمایتی رژیم در انجمن های اسلامی دانشگاهها تاثیر گذاشت و آرام آرام هویت اصلی این تشکل ها دچار سانیدگی مزمن شد.

انشعاب بزرگ این تشکل های قانونی در جریان انتخابات مجلس چهارم شورای اسلامی و تعمیق آن در انتخابات مجلس پنجم و بالاخره صف آرانی آنها در جریان انتخابات ریاست جمهوری 2 خرداد ۷۶ تردیدی باقی نگذاشت که جناحهای رژیم دیگر حتی در میان اکثریت پایه حمایتی خود در دانشگاهها نیز حرفی برای گفتن ندارند. بنابراین دردوره پس از دو خرداد ۷۶ این حرکات و اعتراضات صرفاً صنفی نیست که شاخص اساسی جنبش دانشجویی را نشان میدهد بلکه حرکات آشکار سیاسی و حتی پیشقراولی جنبش دانشجویی در اعتراضات سیاسی وجه مشخصه اصلی مراکز دانشگاهی کشورمان محسوب می شود. در این میان اگر چه دانشجویان چپ و انقلابی با موانع گسترده ای روبرویند اما بسیاری از پیشروان چپ و مترقی در مراکز آموزش عالی، با استفاده به موقع از شکاف در پایه حمایتی اصلاح طلبان و داغ کردن زیر پای تشکل های موجود نظیر: دفتر تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی هر دانشگاه و غیره ، موجی از مخالفت با استبداد و خفقان را سازمان دادند .

جنبش شش روزه تیر ماه ۷۸ و خیزش ده روزه خرداد ۸۲ که علاوه بر تهران در چندین شهر بزرگ دیگر ایران رخ داد و از حمایت وسیع توده های شهری خصوصاً جوانان برخوردار شد جلوه ای از این تحول را به نمایش گذاشت. این خیزشهای با شکوه اگر چه با بجا گذاشتن چند قربانی دهها مجروح و حدود دو هزار بازداشتی موقتاً سرکوب شدند، اما تجارب گرانبهای آن همچون شبی کماکان خواب خوش از چشمان حاکمان می ریاید.

با این همه مبارزه برای لغو حبس و برای آزادی کلیه دانشجویان زندانی و نیز حق ادامه تحصیل دانشجویان اخراجی و " ستاره دار " ، برسمیت شناخته شدن حق فعالیت آزادانه فرهنگی و سیاسی در دانشگاهها و آزادی ایجاد تشکل های مستقل دانشجویی ، و نیز حق انتشار نشریات مستقل آن آماجهای فوری هستند که جنبش دانشجویی میتواند و باید خود را حول آنها بازسازی کند و گسترش دهد.

اما جنبش دانشجویی تنها زمانی میتواند در مقیاس سراسر کشور گسترده شده و از حمایت مردم ستم دیده برخوردار شود که اولاً بسوی اعماق جامعه جهت گیری کند، یعنی به اشکال گوناگون با توده های کارگر و زحمتکش پیوند خورد؛ ثانیاً آفق خواستها و اهداف خود را گسترش دهد یعنی مطالبات ضد استبداد و آزادیخواهانه خویش را با مبارزه برای برابری و علیه نابرابری طبقاتی تلفیق نماید. اکثریت دانشجویان کشورمان از خانواده های زحمتکش برخاسته اند، بنابراین عطف توجه به مبارزه طبقاتی و مطالبات طبقاتی اکثریت ستمکش، انتظار بعدی از این جنبش نیست. شعار " کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد" و " کارگر، دانشجو، پیوند تان مبارک" در تاریخ مبارزات مردم کشورمان از جایگاه شایسته ای برخوردار بوده است.

بنابراین در کنار مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل از جناحهای رژیم و نیز مطالبات خود ویژه دانشجویان، تلاش برای پیوند زدن جنبش دانشجویی به جنبش های اجتماعی دیگر و در محور آن تلفیق جنبش آزادیخواهی با جنبش طبقاتی توده های کار و زنج، دومین هدف و چالش مهم دانشجویان رادیکال میبایست محسوب شود.

جنبش مستقل، تشکل مستقل و اهداف سیاسی پی گیر و فراگیر اجتماعی، اینها هستند مشغله ذهنی و عملی پیشروان جنبش دانشجویی . موفقیت ما در این سه عرصه ، از ضروریات پیشروی جنبش آزادی - برابری است. با امید به چنین روزی، روز دانشجو را به همه دانشجویان ایران تبریک میگوینم .

پنجاه و نه سال پیش یعنی در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، هزاران تن از دانشجویان، با اجتماع در دانشکده فنی دانشگاه تهران در واکنش به سفر گستاخانه ریچارد نیکسون - معاون رئیس جمهور وقت آمریکا- به ایران و برای بیان مجدد خشم و کینه خویش از کودتای سیا ساخته ۲۸ مرداد ، دست به یک حرکت اعتراضی زده و فریاد مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر استبداد سر دادند . این حرکت دلیرانه درست در شرایطی رخ داد که تنها چند ماه از کودتای خونین تابستان ۱۳۳۲ می گذشت. زندانها از انبوه مبارزان چپ ، دمکرات و لیبرال مملو بود و روزی نبود که خبر دستگیری و شکنجه مخالفین سیاسی دیکتاتوری سلطنتی به گوش نرسد. رژیم محمد رضا شاه وقتی با سیل اعتراض به سفر فرستاده بلند پایه امپریالیسم آمریکا مواجه شد، به قوای نظامی و انتظامی فرمان شلیک داد. در نتیجه این یورش خونین به حریم دانشگاه ، تعداد قابل توجهی زخمی و از آن میان سه دانشجو بنام های قنجدی، رضوی و بزرگ نیا جان باختند. از آن تاریخ تا کنون دانشجویان مبارز کشورمان سالگرد این واقعه خونین را بعنوان روز دانشجو پاس میدارند. روزی که دیگر صرفاً تجلیل یاد بود آن سه دانشجوی رزمنده نیست، بلکه فرصتی ست دوباره بر سازش ناپذیری انبوه دانشجویان آگاه و مترقی با استبداد و بی حقی عمومی، و دفاع از آزادیهای سیاسی و اجتماعی و از جمله تشکل مستقل دانشجویی و حق سازماندهی برنامه ها و فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در دانشگاهها.

اما نه رژیم پهلوی و نه رژیم اسلامی به این خواستهای حق طلبانه گردن نگذاشتند. رژیم ستم شاهی با استقرار گارد سرکوب ویژه دانشگاهها و سازماندهی مامورین ساواک برای شناسایی و دستگیری " سیاسیون"، برای حفظ " ثبات" این کانون حساس، اهمیتی استراتژیک قائل بود. اما به رغم این سیاست ها ، انبوه دانشجویان چپ و مبارز با برپایی محافل مطالعاتی، تیم های کوهنوردی، توزیع اعلامیه ها و کتب ممنوعه و بالاخره همکاری فعال با سازمانهای مخفی اپوزیسیون و در کنار آن راه اندازی حرکات صنفی، خواب آرام را از آن رژیم سلب کرده بودند. بیاد داشته باشیم که بخش اعظم اعضای سازمانهای زیر زمینی از محیط های دانشگاهی برخاسته بودند. در جریان انقلاب ۵۷ نیز دانشجویان نقش بارزی در سازماندهی اعتراضات میلیونی داشتند. بعد از شکست این انقلاب عظیم و حاکمیت ارتجاع مذهبی، حتی در اوج توهم توده ای نسبت به خمینی ، رژیم نتوانست پایه چندان در مراکز آموزش عالی بدست آورد. طبیعت دانش پژوهانه، آزاد منشانه و روشنفکرانه دانشجویان خیلی زود آنها را در برابر استبداد نورسیده قرار داد. از اینرو رژیم فقها چاره ای جز این نداشت که در اردیبهشت 59 با سازماندهی یک " انقلاب فرهنگی" دانشگاهها و با همانطور که خود می گفت سنگر چپ ها را تسخیر و سپس تعطیل کند. رژیم اسلامی تنها زمانی اقدام به بازگشایی دانشگاهها در سال ۶۲ نمود که هم با اعدامهای گسترده سالهای ۶۰ تا ۶۲ هزاران تن از دانشجویان و فعالین اپوزیسیون را از صحنه سیاسی کشور محو کرده بود و هم هزاران دانشجوی مخالف را تاضیه و از حق تحصیل محروم نموده بود. ضمن اینکه با تعبیه صافی های متعدد از جمله هیات های گزینش و نیز اختصاص بیش از 50 درصد سهمیه

مقاله فریبا ثابت ...

اسلامی با زور و علیرغم مخالفت طیفی از زنان به آنان تحمیل شد. و پس از آن حقوق زنان بر اساس شریعت تدوین گردید.

جنگ ایران و عراق فرصتی طلایی به جمهوری اسلامی برای مقابله با هر نوع اعتراض و مقاومت زنان، به بهانه دفاع ملی و جنگ میهنی داد. اما پارادوکس‌آلود حضور زنان را در زندگی اجتماعی به طرز چشم‌گیری افزایش داد. زنان در نبود مردان وارد بازار کار شده و نقش رنیز خانواده را به عهده گرفتند. به این ترتیب در طی هشت سال جنگ، زنان ایرانی به توان و قدرت خود آگاه شده و موفق شدند تا جایگاه خود را در خانواده و عرصه اجتماعی عوض کنند. تا جاییکه جمهوری اسلامی هم، پس از پایان جنگ موفق به بازگرداندن آنها به خانه نشد.

زنان در فضای پس از جنگ در جامعه بسیار فعال ماندند. حوزه‌هایی که زنان و دختران جوان در آن به پیشرفت‌های چشم‌گیری دست یافتند، آموزش و تحصیلات عالی بود. ونیز وارد عرصه ادبیات و هنر شدند. از این پس زنان متوجه نقش مهم خود در جامعه شده و جنبش زنان در مقابل قوانین مردسالار و ضد زن شکل گرفت. هزاران زن ایرانی از طریق نشریات فمینیستی، از طریق جمع‌آوری امضا، از طریق سایت، هم‌زمان به آگاهی زنان و ستیز با قوانین نا برابر پرداختند.

جمهوری اسلامی که در مقابل این فمینیست‌ها ی نو ظهور که از زنان مسلمان سنتی و مدرن تا زنان لائیک و لائیک با گرایش چپ را در بر میگرفت به نوعی غافل‌گیر شد و تصمیم گرفت تا قاطعانه در مقابل مطالبات آنها بایستد و قانون شریعت را اجرا کند.

اما دستگیری، شکنجه، تجاوز، ممنوعیت کار، ممنوعیت مسافرت و ایجاد انواع رعب و وحشت، زنان را از مبارزه به اشکال مختلف برای برابری و آزادی باز نداشت.

در خیزش مردمی ۸۸ حضور زنان به طور گسترده و در صف مقدم چشم‌گیر بود. زنان کارگر، زنان خانه‌دار، زنان کارمند، لائیک و مسلمان از سد آپارتاید جنسی گذشته و در کنار مردان به تظاهرات پرداختند و مشروعیت دولت دینی را به زیر سوال بردند. و ندا سمبل و صدای میلیون‌ها زن ایرانی در جهان شد.

سرکوب شدید تظاهرات مردمی تا مدت‌ها ادامه داشت و زنان و مردان زیادی دستگیر، شکنجه و به طرز وحشیانه مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و اعدام شدند. در این شرایط سرکوب‌دانه، جنبش اعتراضی و طبیعتاً جنبش زنان هم مجبور به عقب‌نشینی شد. بسیاری از فعالین زنان که دستگیر نشده بودند مجبور به ترک کشور شدند. روزنامه‌ها و سایت‌ها بسته شد زنان که در داخل ماندند تحت فشار دائمی قرار داشته و تجمع برای آنها بسیار مشکل‌آفرین بود.

باز شدن دانشگاه‌ها پس از سرکوب خونین تابستان ۸۸ فرصت مناسبی بود تا دختران در کنار دانشجویان پسر در صحنه اجتماعی دوباره حاضر شوند و مبارزه در چهار چوب جنبش دانشجویی پیش برده و مشارکت سیاسی و اجتماعی خود را ثابت کنند.

از آنجاییکه آموزش و دانشگاه نقش چشمگیری در آگاهی و پیشرفت زنان داشته، بعد از انقلاب و به اصطلاح «انقلاب فرهنگی» محدودیت پذیرش در بعضی رشته‌های مهندسی و کشاورزی برای زنان در دانشگاه‌های دولتی گذاشته شد. سهمیه ۱۰ تا ۲۰ درصدی برای دختران.

سیاست سهمیه‌بندی در دانشگاه‌ها باعث کاهش نرخ مشارکت زنان در بازار کار و صحنه اجتماعی، سیاسی شد. برای مثال نرخ مشارکت زنان در سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ از ۹.۱۲ درصد به ۸.۲ رسید در طی

۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت بر علیه زنان، فرصتی دوباره بدست می‌دهد تا بیلابلی از وضعیت زنان داشته باشیم. متأسفانه هنوز هر روزه زنان زیادی در سراسر دنیا به قتل میرسند، سوزانده می‌شوند، مورد شکنجه و تجاوز قرار می‌گیرند، سنگسار می‌شوند و در یک کلام حق حیات و زندگی شان تنها به دلیل زن بودن در معرض تهدید قرار می‌گیرد. قربانیان خشونت در همه جا، در میان مردمی از هر رنگ و نژاد و مذهبی هستند. طبق گزارش سازمان ملل مرگ زنان بر اثر خشونت بیشتر از مرگ با بیماری سرطان و یا تصادف در جاده‌ها است.

خشونت بر اساس جنسیت، انکار حقوق برابر و توانایی بر برتری مردان است که به عنوان ابزاری برای تداوم و تقویت فرمان برداری زنان از مردان استفاده می‌شود. زنان در سراسر دنیا حتی در کشورهایی که وضعیت آنان پیشرفت‌هایی داشته و به برابر حقوقی دست یافته‌اند راه درازی در محو خشونت در پیش دارند.

در کشور ما، از حدود سی سال پیش هزاران زن ایرانی تنها به دلیل جنسیت شان قربانی خشونت دولتی هستند. در تمامی این سال‌ها موقعیت زنان علیرغم مبارزات و تلاش بی‌وقفه کنشگران زن نه تنها بهتر نشده که در تمامی زمینه‌ها به وخامت گراییده است.

در سه دهه، حکومت دینی قوانین تبعیض‌آمیز و محرومیت‌زایی را با استفاده از زور و از طریق قانون‌گذاری به زنان تحمیل کرده است و هر بار که زنان قدمی به پیش رفته‌اند آنها را دو قدم به عقب رانده است. طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها در سال‌های اخیر از مواردی است که قصد دارم به دلیل تبعات آن بپردازم.

تفکیک جنسیتی یا به عبارت صریح‌تر آپارتاید جنسی، در وهله اول موجودیت زن را به عنوان انسان کامل از بین برده و زن را به ابژه تقلیل می‌دهد تا پایه‌های مالکیت بر جسم زن را محکم‌تر کرده و قدرت هر گونه عمل اجتماعی را از او بگیرد. زن مصادف با گناه میشود، جسم او گناه می‌آفریند پس باید در پرده شود و از انظار دورتا مرد به این سبب گناه نکند. زن تنها در کنج خانه به ترتیب از زمان تولد، تحت مالکیت پدر، جد پدری، برادر، و بالاخره شوهر درمی‌آید و هویت مستقل خود را از دست می‌دهد و تنها نقش زایش، تربیت فرزندان، شوهر داری و خانه‌داری به او سپرده می‌شود بی دلیل نبود که خامنه‌ای چند روزی پس از طرح تفکیک جنسیتی، طرح افزایش جمعیت را به پیش می‌کشد.

در این جا این سوال مطرح است که تفکیک جنسیتی سه دهه پس از سهمیه‌بندی جنسیتی با چه انگیزه‌ای مطرح شده و چه پیامد‌هایی را به دنبال دارد؟

در پشت دلیل مطرح شده از طرف جمهوری اسلامی مبنی بر معاشرت زن و مرد بر اساس موازین اسلامی و تحکیم خانواده، هدف اصلی، مخالفت با آموزش زنان در سطح عالی و در نتیجه تغییر جایگاه زنان در جامعه است. به عبارتی روشن تر انگیزه، سیاسی اجتماعی است.

الف: تغییر جایگاه زنان: زن آکتور اجتماعی به زن فرمانبردار و خانه‌نشین

زنان که به طور گسترده در قیام مردمی بهمن ۵۷ شرکت داشته‌اند اولین قربانیان جمهوری اسلامی بودند. جمهوری اسلامی قبل از همه به حقوق زنان حمله کرد. اسلامی شدن جامعه با تغییر جایگاه زنان شروع شد. حجاب اجباری به عنوان اولین علایم استقرار جمهوری

این سال ها با افزایش جمعیت و در نتیجه با افزایش تعداد زنان رو به رو بوده ایم .

سیاست سهمیه بندی در سال ۷۲ بر اثر فشار و اعتراضات مداوم زنان آگاه به این نا برابری حذف شد . بلافاصله تعداد دختران از پسران در دانشگاه پیشی گرفت. در سال ۸۶ در صد دانشجویان دختر به ۶۰٪ رسید.

درفضای سرکوب پس از خیزش مردمی ۸۸ علاوه بر ارباب و سرکوب زنان به عنوان نیروی اجتماعی فعال، برای آن که آنها را به عقب رانده و حضور آنها را در سطح جامعه به حداقل برساند بهترین هدف دانشگاه ها بود.

تفکیک جنسیتی ، سهمیه بندی ، عدم پذیرش زنان در همه رشته ها (از ۷۷ رشته در ۳۶ رشته پذیرفته نمی شوند) ، همه در راستای خانه نشین کردن زنان و به حداقل رساندن مشارکت سیاسی اجتماعی آنان است. به بهانه تحکیم خانواده زنان را به پستوی خانه رانده و وظیفه سنتی و پدر سالارانه، زن زایش ، خانه داری را به او با هر قیمتی تحمیل کند. تا از یک طرف زن را از عنصری آگاه و اکتیو به عنصری پاسیو و فرمانبردار تبدیل کرده و از طرف دیگر به خیال خود باغیر فعال کردن نیمی از جامعه راحت تر نیم دیگر و در واقع کل جامعه را سرکوب کند تا حکومت دینی به هر قیمت ، اندک زمانی بیشتر پایه های لرزان خود را نجات دهد.

ب: پیامدهای این طرح

سیاست خانه نشین کردن قدم به قدم زنان در پی آپارتاید جنسی ، پیامدهای کوتاه مدت و دراز مدت و وخیمی به دنبال دارد . این طرح به تبعیض باز هم بیشتر علیه زنان و در نتیجه به خشونت دامن می زند . هر چند خشونت در جامعه ما قانونی و ساختاری است ، آگاهی و حضور زنان در عرصه سیاسی اجتماعی عامل باز دارنده مهمی است. این سیاست باعث دسترسی نداشتن زنان به بسیاری از مشاغل ، تبعیض در اشتغال ، نابرابری در دستمزد و در نهایت مانع استقلال مالی آنها می شود . این روند باعث زنانه شدن فقر و تبعات آن میگردد.

مسئله مشارکت زن در امور خانواده:

هر چند طبق قانون ، مرد رئیس خانواده مسحوب می شود ولی زن با استقلال مالی و قدرت عمل اجتماعی نقش بسیار عمده ای در خانواده بازی می کند. در تمامی امور خانواده از تربیت فرزندان تا اعمال حقوق خود در رابطه زنا شونی با قدرت بیشتری عمل میکند و ترس از آوارگی و بی کسی او رابه راحتی به عقب نشینی وادار نمی کند. زن نا آگاه و بدون استقلال مالی ، طبیعتاً به زنی مطیع و فرمانبردار هر چند علیرغم میل خود تبدیل میشود و نقش او به کارگر خانگی بدون مزد و مواجب و تامین میل جنسی همسر در هر شرایطی حتی بدون هیچ رضایتی تقلیل می یابد. در این نقش زن در معرض هر نوع خشونتی قرار میگیرد.

خشونت خانگی و اجتماعی:

فقر مالی و فرهنگی و عدم استقلال مالی باعث زنانه شدن فقر و تبعات آن یعنی خشونت ، فحشا ، قتل و تجاوز و روی آوردی به مواد مخدر می شود . زن در نهاد خانواده و اجتماع جایگاهی ندارد . شکاف جنسیتی هر چه بیشتر شود، به نوبه خود دسترسی به آموزش ، بهداشت ، رفاه اجتماعی را کمتر و زن را آسیب پذیر تر میکند. از این مرحله به بعد زن هیچ کنترلی بر جسم و جان و سرنوشت خود ندارد . نگرش ابزاری به زن، زن ابژه مصنوعیت او را در خانه و جامعه از بین میبرد. زن شهروند برابری نیست تا از حقوق او دفاع شود . بنا براین در صورت کوچکترین تخطی از جایگاه تعیین شده برای او، مورد تجاوز قرار میگیرد ، سنگسار می

شود ، به قتل میرسد ، سوازنده میشود و..... و تازه مسئله به این جا هم ختم نمی شود و با توجه به ساختاری و قانونی بودن خشونت ، زنان مورد خشونت واقع شده نه تنها مورد حمایت جامعه قرار نگرفته بلکه از جامعه طرد هم می شوند .

بیشترین آمار قتلها ناموسی و همسر کشی در خانواده های فقیر و زنان بیکار است . فحشا و روی آوردی به مواد مخدر در این کاتاگوری بیداد می کند و سیکل معیوب خشونت فقر ، فقر خشونت مرتباً تکرار می شود .

کاهش توسعه اقتصادی:

زنان بیش از نیمی از جمعیت ، نقشی اساسی در توسعه اقتصادی کشور دارند. در ایران سهم زنان از در آمد ملی بسیار پایین است. بر اساس اطلاعات آماری در سال ۸۲ سهم زنان در در آمد ملی تنها ۱۱٪ بوده است . با توجه به نقش اساسی آموزش به طور عام و تخصص به طور خاص در امر توسعه ، می توان به اثرات مخرب محدودیت دسترسی زنان به آموزش عالی پی برد. دست یابی به آموزش عالی برای زن و مرد به تساوی و فرصت و امکان برابر کاری، پتانسیل اجتماعی ، اقتصادی را بالا برده و جامعه را هر چه بیشتر رشد میدهد به عبارتی رشد جامعه با رشد زنان پیوند تنگاتنگی دارد.

و اما در جامعه ما ، جمهوری اسلامی برای تثبیت دوباره قدرت آسیب دیده خود از سیاست سرکوب و ترور به هر شکلی استفاده می کند . راندن زنان از صحنه سیاسی اجتماعی، به خصوص پس از نمایش قدرت زنان در سال ۸۸ از اهداف اصلی جمهوری اسلامی از هر طریق ممکن بود . آپارتاید جنسی هم هدفی جز سرکوب زنان و در نتیجه کل جامعه را ندارد. بنا براین هر قانون ضد زن و از جمله قانون تفکیک جنسیتی، باید همگانی و مسئله کل جامعه شود و زنان و مردان در کنار هم علیه تمامی قوانین ضد زن بر خیزند و برای برابری واقعی زن و مرد با تمام قوا در کنار زنان به مبارزه ادامه دهند . مسئله زنان تنها مسئله زنان نیست . مسئله کل یک جامعه است . برای از بین بردن آن تلاش تمامی جامعه اعم از زن و مرد نه تنها لازم که ضروری است . بنابراین با قوای هرچه بیشتر مبارزه خود را در این راستا ادامه داده و از روند طالبانیزه کردن ایران جلوگیری کنیم .

* تمامی آمارهای داده شده در بالا برگرفته از مرکز آمار ایران است.



اکمان: یک استدلال احمقانه! اگر در یک جامعه هر کس هرکاری که می خواهد، اجازه انجامش را داشته باشد که دیگر نمی توان به آن نام جامعه داد.

بهتر است که ابتدا تن فروشی را تحلیل کنیم. بیاید برای یک لحظه قاچاق زنان، تجاوز و قتل های رو به افزایش را کنار گذاشته و ببینیم که در پدیده تن فروشی چه اتفاقی میان دو انسان می افتد. یک نفر تقاضای سکس دارد، طرف دیگر تمایلی به سکس ندارد، اما به دلایلی مجبور به انجام آن است. چرا که اگر دو طرف تمایل به انجام سکس داشته باشند، دیگر نیازی به تن فروشی و پرداخت وجه نیست. بنابراین نابرابری در تمایل به سکس فاکتور اولیه در بررسی تن فروشی است.

تن فروشی سیستم هیرارشی یک جامعه طبقاتی را به وضوح منعکس می کند. یک طرف تصمیم می گیرد، طرف دیگر باید آن را اجراء کند.

س: در کتابتان ادعا می کنید که چپ ها و راست ها در امر تن فروشی به اتحاد می رسند.

اکمان: بله، در سمت راست، نئولیبرال ها هستند که معتقد به بازار آزاد بوده و همه چیز را با همین ایده سازمان می دهند. چپ های پست مدرن نیز هیچ حد و مرزی را نمی پذیرند و آن را آزادی می نامند. آن ها معتقدند زنان فرودست با تن فروشی، قدرت خود را به دست آورده و دیگر "قربانی" نیستند.

س: شما معتقدید که در این بحث جایگاه قربانی حذف شده است.

اکمان: واقعیت این است که هم اکنون به کاربرد لغت قربانی تبدیل به تابو شده است. قربانی بودن انسان را شرمنده می کند و بدترین حادثه ای است که می تواند اتفاق بیافتد. به همین دلیل دیگر کسی نمی خواهد قربانی باشد و قربانی نامیده شود. در امر تن فروشی نیز قربانی کنار رفته و مطرح می شود که زنان خود سوزده عمل خود هستند. نئولیبرال ها نیز معتقدند، همه چیز در تصمیم آزادانه انسان ها نهفته است.

اما در واقعیت این مفهوم "سوزده" نیست که در مقابل "قربانی" به کار می رود، بلکه مفهوم "مجرم" است که در این بحث به فراموشی سپرده می شود. ببینید، وقتی که کسی قربانی نباشد، دیگر کسی مجرم نیز به حساب نمی آید. اگر در تن فروشی، قربانی نداریم، بنابراین به دنبال مجرم نیز نباید بگردیم و کسی مسئولیت خریدن زنان را به عهده نمی گیرد. این خود زنان هستند که "سوزده" بوده و با "تصمیم آزادانه" خود تن خود را می فروشند. جالب این جاست که حتی در رابطه با کودکانی که در تایلند به مردان فروخته می شوند، گفته می شود که آن ها آن چنان خود را با یک استراتژی بقا تطبیق داده اند که دیگر نمی توان به آنان قربانی گفت!!!!

س: در بسیاری از کشورهای اروپایی بحث مهمی درباره تن فروشی درگرفته است و آن را نقض منزلت انسانی دانسته اند که به یک رابطه قدرت مدارانه میان زن و مرد منتهی می شود. چرا در کشور آلمان این بحث در جهت عکس آن پیش رفته است؟

اکمان: من با بسیاری از زنان آلمانی در این رابطه صحبت کرده و متوجه شده ام که آن ها با چه شور و احساسی از تن فروشی دفاع می کنند. شاید یکی از دلایل این باشد که کشور آلمان در واقع بسیار محافظه کارتر از سایر کشورهای اروپایی به شمار می رود، در نتیجه مخالفین محافظه کاری نیز در این کشور فعال تر می شوند و تلاش می کنند خود را در رابطه با تن فروشی از زمره کشورهای کنسرواتو دور کنند.

در آلمان استدلال می شود که با آزادی تن فروشی، زنان نیز به آزادی بیشتری دست خواهند یافت، در حالی که این روند در واقعیت در جهت عکس پیش می رود. آن جا که تن فروشی آزادانه انجام می شود، مردانی که دارای خانواده هستند، تلاش می کنند که همسران خود را هر چه دورتر از این فضا نگاه دارند. برای مثال خرید سکس در کوبا برای مردان کوبایی ممنوع است، اما توریست ها برای خریداری

پدیده تن فروشی یکی از برجسته ترین مظاهر خشونت علیه زنان است که در طول تاریخ به آن به مثابه امری پذیرفته شده درعرف نگریسته شده است. خشونت های عریان بر دختران و زنان و کودکان که به عنوان "قدیمی ترین حرفه" در جوامع حق وجود و حضور می یابد و در برخی کشورها نیز برای ابقای آن قوانین به تصویب می رسند. در این پدیده نه تنها بدن زنان خریداری شده و بر آن با عمل سکس اعمال قدرت می شود، بلکه زنان که در جوامع مردسالار جنس دوم و فرودست محسوب شده و نقش های معینی در جامعه بر عهده آنان گذاشته می شود، می بایست مجدداً تقسیم نقش شده و با مارک فاحشه و یا مقدسه و خانم، جایگاه خود را در جامعه پیدا کنند.

به مناسبت مبارزه با خشونت علیه زنان، مصاحبه با خانم کایسا اکیس اکمان (Kajsa Ekis Ekman) نویسنده کتاب "کالا و بقا" را به فارسی برگردانده ام که در زیر می خوانید (*). این کتاب به سوئدی (varat och varan) نوشته شده، به انگلیسی با نام (Being ang Being Bought) ترجمه شده و به فرانسوی (L'être et la marchandise) نام دارد.

جایی که قربانی معنایی ندارد، کسی مجرم به حساب نمی آید!

کایسا اکیس اکمان که مدتی در بارسلونا با یک زن تن فروش هم اتاق بود، شاهد رنج روزمره زن بوده و زمانی که به سوئد برگشت، در رابطه با بحث تن فروشی با این استدلال روبه رو شد که "تن فروشی می بایست به مثابه یک شغل نگریسته شود، زیرا این پدیده باعث رهایی زنان می شود." و دیگر نتوانست سکوت کند. وی کتابش را در این رابطه تنظیم کرده است.

س: آیا چنین بحثی در سوئد در تاریخ 1999، زمانی که بحث مجازات دلان و قاچاق چیان تن فروشی مطرح شد، درنگرفت؟

اکمان: خیر، در آن زمان استدلال ازمد افتاده "تن فروشی قدیمی ترین حرفه جهان است" یا "مرد به سکس نیاز دارد" مطرح می شد. بعدها استدلال جدیدی به میان آمدند. که تن فروشی به معنای سکس آزاد است و کسی که در مقابل این پدیده بایستد، در واقع خشکه مقدس و فئاتیک است. در آن زمان جنبش مبارزه با عرف و تابوها، تن فروشی را مدرن و جالب معرفی می کرد. این جنبش با وجودی که نرم ها را زیر سوال می برد، اما به قدرت و رابطه قدرت مدارانه میان مردان خریدار سکس و زنان تن فروش توجهی نداشت. آن ها به یک زن تن فروش به مثابه یک موجود انسانی نمی نگریستند، بلکه آن را سمبل گذشتن از مرزهای تعیین شده سکس دانسته و به آن به مثابه یک شیئی تزیینی برخورد می کردند. جالب این جاست که چنین استدلالی اساساً از جانب زنان جوان و آزادی خواهی مطرح می شد که هیچ اطلاعی، نه عملی و نه تئوریک از تن فروشی نداشتند. آن ها قانون مجازات خریداران تن را قانونی می دانند که از جانب کارکنان تأمین اجتماعی و فمینیست های رادیکال تحمیل شده است. درحالی که تحقیقات نشان می دهد، بعد از سال های 70 نگرشی که به تن فروشان به مثابه مجرم و یک قشر در حواشی جامعه وجود داشت، تغییر فاحشی کرد. در این سال ها بسیاری از محققین به میان تن فروشان رفته و حتی از دلان و خریداران سکس نیز پرسش های زیادی به عمل آمد. قانون مربوطه نیز بعد از تحقیقات کافی از وضعیت و شرایط تن فروشی به تصویب رسیده است.

س: شما چه پاسخی به کسانی که ادعای پیش رفته بودن دارند، می دهید که می گویند، این "حق" زن است که تن خود را بفروشد و یک مرد نیز "حق" دارد که بدن زنی را بخرد؟

تن زنان به کوبا می روند. در نتیجه زنان کوبایی به طور عام بسیار محدود بوده و حتی تماس با مردان خارجی را نیز به مثابه مهر تن فروشی بر خود احساس می کنند. درواقع می توان این معادله را چنین گفت: هرچه تن فروشی بیشتر باشد، زنان آزادی کمتری برای رفتار آزادانه خود می یابند. تن فروشی بیشتر، فنانیسم و بنیادگرایی بیشتر!

س: از قدیم گفته اند، جایی که روسپیان هستند، می بایست الزاما مقدسین هم باشند.

اکمان: بسیار جالب است که این امر را در تاریخ بررسی کنیم. صد سال پیش به خاطر دفاع از تن فروشی استدلال می شد که تن فروشی برای حفظ خانواده لازم است. مردم معتقد بودند، مردی که نتواند به روسپی خانه برود، نمی تواند در خانواده اش دوام بیاورد و دچار رفتار وحشی و غیرقابل پیش بینی شده و جامعه را بر هم می ریزد. اما زمانی که مرد به روسپی خانه می رود، آرام و متعادل به خانواده خود برمی گردد. صد سال پیش تن فروشی را به مثابه نجات خانواده استدلال می کردند و امروزه در هماهنگی با روح زمانه، حمایت از تن فروشی با هدف ترکاندن پوسته خشک خانواده امروزی استدلال می شود.

س: هم اکنون در آلمان بحثی در جریان است که می بایست بر قانون مربوط به تن فروشی کنترل بیشتر انجام گیرد. برای مثال، زنان تن فروش می بایست ثبت نام شوند، حق نظارت بر فاحشه خانه ها به پلیس داده شود و هم چنین فاحشه خانه ها می بایست مدرک قابل قبول ارائه دهند. نظر شما در رابطه با این رفرم ها چیست؟

اکمان: این همان اشتباهی ست که صد سال پیش نیز انجام شد. این رفرم تأیید می کند که ما به تن فروشی نیاز داریم، اما آن را کنترل می کنیم. تن فروشی بد را از تن فروشی خوب جدا می کنیم و این پدیده را تمیز و منظم تحویل جامعه می دهیم. د رگذشته همین اشتباه باعث به وجود آمدن بازار برده داری شد. دختران و زنان از کشورهای فقیر برای یافتن کار به کشورهای صنعتی آمده و به محض ورود در ایستگاه های قطار توسط دلالان انسان شکار شده و مستقیم به فاحشه خانه ها برده شدند. تو گویی میزان تقاضا آن چنان بالا رفته بود که زنانی که مشغول به تن فروشی بودند، کفایت نمی کردند. امروزه دقیقا همان شرایط برقرار است. واقعیت این است که هیچ گاه نمی توان تن فروشی را از قاچاق انسان و دلالی جدا کرد. زیرا همواره تعداد زنانی که با اختیار خود به تن فروشی می پردازند، از میزان تقاضا بسیار پایین تر است. بنابراین می بایست زنانی را یافت و آن ها را مجبور به تن فروشی کرد. تنها فاکتوری که می تواند در مقابل تن فروشی عمل کند، این است که تقاضا را در این زمینه کم کنیم و در نهایت از بین ببریم.

س: آیا سوئد در این امر موفق است؟

اکمان: تعداد مردانی که در سوئد خریدار سکس هستند، به وضوح پایین آمده است. آمار نشان می دهد، میزان یک-هشتم به یک - دوازدهم رسیده است. این که خریدن سکس غیرقانونی است، تأثیر بالایی روی مردان "خانواده دار" گذاشته است. مردانی که مایل نیستند مجرم شناخته شوند و خود را از پدیده تن فروشی دور کرده اند.

س: آیا این قانون توانسته است به مردان نشان دهد که چرا نباید سکس را خریداری کنند؟

اکمان: در شرایطی که به طور مداوم مقالاتی در روزنامه ها به چشم می خورد که از وضعیت زنان تن فروش و قاچاق دختران گزارش می دهند، طبیعتا این امر تأثیر خود را در جامعه می گذارد. مردانی هستند که می گویند، "اگر تن فروشی چنین است، من نمی خواهم نقشی در آن داشته باشم."

اما در آلمان وقتی یک مرد که مشروب هم خورده باشد و وارد خیابانی که کلوب های سکس با چراغ های روشن و دعوت کننده وجود دارند، می شود و قانون نیز آن را منع نکرده، بسیار راحت به این دعوت تمکین کرده و وارد کلوب می شود. درواقع می توان گفت، استرژژی کاپیتالیزم با صنعت تن فروشی مردان رانیز قربانی خود می کند.

س: تقابل شما با تن فروش چه عکس العملی در سوئد برانگیخته است؟

اکمان: بسیار مثبت. در واقع زنانی که از تن فروشی دفاع می کنند، فاقد فاکت هستند. آن ها تلاش می کنند تن فروشی را با زندگی مدرن هماهنگ سازند. سکس، کار، انتخاب آزادانه، عدم وابستگی و قوی بودن، استدلال هایی هستند که این زنان مطرح می کنند. و می خواهند مخالفین تن فروشی را با مارک هایی مانند، دشمنان سکس، فمینیست های رادیکال، مذهبی، خجالتی، خشکه مقدس و غیره از میدان بدر کنند. آن ها ادعا می کنند که خشونت علیه تن فروشان بسیار بیشتر شده و تاکنون نیز فاکتی ارائه نداده اند.

اما باید به اینان گفت، آیا مگر کسی غیر از خریداران سکس این خشونت را بر زنان روا می دارند؟ پس چرا نباید این بانیان خشونت را مجازات کرد و مانع شد که زنان را بخرند؟

س: آیا میان سیاست مداران در سوئد کسی هست که بخواهد قانون ممنوعیت خریداری سکس را نرم تر و ملایم تر کند؟

اکمان: خیر. هم اکنون متمم جدیدی این قانون را قاطع تر کرده است. کسی که سکس را از دختران نوجوان و یا قربانیان قاچاق بخرد، نه تنها جریمه نقدی، بلکه به زندان محکوم می شود. این قانون حامیان زیادی در مجلس دارد. در میان دستگاه پلیس نیز تحولات فکری و عملی قابل توجهی به وجود آمده است. ابتدا پلیس نمی توانست متوجه شود که چرا خریداران سکس باید مجازات شوند. درواقع از نظر پلیس، یک خریدار سکس با کسی که اتوموبیلش را در جای ممنوع پارک کرده، قابل مقایسه بود. آن ها می گفتند، "این که جنایت نیست" ! اما اکنون دستگاه پلیس نیز بعد از دوره های آموزشی در این رابطه به آگاهی بیشتری رسیده است و حمایت فعال از اجرای قانون می کند. آن ها روزانه شاهد فاجعه ای هستند که بر زنان می رود.

هم اکنون کشورهای نروژ و ایسلند قوانینی مشابه سوئد به تصویب رسانده اند. در فرانسه و فنلاند نیز بحث های جدی در جریان است.

هلند

هلند نیز متوجه شده است که آزادی مطلق در این زمینه مشکلاتی به همراه آورده است. در کشور هلند با 17 میلیون جمعیت، حدود 30 هزار زن تن فروش وجود دارد و سالانه 200 هزار نفر از سراسر جهان برای خرید سکس به هلند می روند. تن فروشی در هلند در سال 2000 آزاد اعلام شد. با این تصور که شاید به این ترتیب بتوان راحت تر با دلالان و قاچاق انسان مبارزه کرد. اکنون بعد از 12 سال روشن شده است که این امر حقیقت ندارد. به ویژه با ممنوعیت خرید و فروش تن در کشورهای اسکاندیناوی و باز شدن مرزهای کشورهای اروپایی، هلند منطقه مناسبی برای قاچاق چیان انسان شده است. از هر 5 زن تن فروش 4 نفر از خارج به هلند می آیند. بنابر قضاوت پلیس، 50 تا 90 درصد زنان مجبور به فروش تن خود هستند و بسیاری از آنان دختران نوجوان می باشند.

اکنون بحث محدود کردن آزادی خرید و فروش تن زنان در هلند آغاز شده است. قرار است سن تن فروشی از 18 به 21 بالا رود و آن هایی که سکس را از زنانی با اقامت غیرقانونی خریداری می کنند، مجازات می شوند. درعوض اگر این زنان دلالان خود را معرفی کنند، مورد حمایت قرار گرفته و قادر به گرفتن اقامت قانونی می شوند. قرار است تا سال 2013 محلات مخصوص تن فروشان که با چراغ های قرمز مشخص هستند، به نصف رسانده شوند.

lalehhooseynpour.wordpress.com

(*) نشریه "اما" شماره 305

پخش برنامه هفتگی تلویزیون برابری از شبکه جهانی اندیشه

سایت موبایل راه کارگر افتتاح شد

سایت موبایل راه کارگر از طریق آیفون و تمامی تلفن
های موبایل اندرویدی و از طریق :

<http://rahekaregar.com>

قابل دسترسی است.

سایت موبایل راه کارگر شامل بخش های زیر است:

سایت خبری

سخن ما

اعلامیه

مقالات

رادیو برابری

تلویزیون برابری

سایت علیه تبعیض جنسیتی

سایت اقتصادی

سایت کارگری

سایت مسائل ملی

تمامی مطالب مندرج در سایت موبایل مشروحا در

سایت سازمان قابل دسترسی هستند



تلویزیون برابری که در چند سال اخیر از طریق
تلویزیون ماهواره ای " پیام افغان " پخش می شده است
از این پس (از ابتدای ماه ژوئن 2012) ، از طریق
تلویزیون ماهواره ای " اندیشه " برنامه های هفتگی
خود را پخش می کند که مشخصات آن به قرار زیر است :

هر یکشنبه از ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران
، پنج بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی و هشت صبح به
وقت لس آنجلس .

تکرار برنامه : روز دوشنبه ساعت یازده و نیم صبح
بوقت ایران ، نه صبح بوقت اروپای مرکزی و 12 شب (یکشنبه)
بوقت لس آنجلس .

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید ،
میتوانید از طرق زیر نیز برنامه های تلویزیون
برابری را مشاهده کنید:

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون
اندیشه

<http://barabari.tv>

www.andishehnews.com

2- به صورت آرشیو ، در سایت رادیو - تلویزیون
برابری و نیز سایت راه کارگر :

www.radiobarabari.com

www.rahekaregar.com

توجه : بینندگان عزیز تلویزیون برابری دقت کنند که
سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در
ایران ، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می کنند که
البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه
یکسان می شوند .

